
تفسیر نوجوان
(برگرفته از تفسیر نمونه)
به اهتمام: دکتر محمد بیستونی
جلد ۱۶
A new narration of holy
Qur'anfor Teenager


بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج.۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج.۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج.۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج.۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۷۴)

(۱۷۵)

فهرست مطالب

ص: ۱۷۶

ص: ۱۷۷

فهرست مطالب

ص: ۱۷۸

تقدیم

به حضرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

X به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

X به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السـلام که در کربلا از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ص: ۵

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۶

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ص: ۸

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۹

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

ص: ۱۰ مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

ص: ۱۱

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷ دکتر محمد بیستونی

سوره کهف

ذوالقرنین یا کورش کبیر ؟

۸۳ وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرا

و از تو درباره « ذوالقرنین » سؤال می کنند ، بگو به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.

در این که ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می شود ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است ، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهم ترین آن ها سه نظریه زیر است .

اول : بعضی معتقدند او کسی جز « اسکندر مقدونی » نیست ، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می خوانند .

دوم : جمعی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان « یمن » بوده (پادشاهان یمن به نام « تُبَّع » خوانده می شدند که جمع آن « تَبابِعَه » است) .

سومین : نظریه که ضمنا جدیدترین آن ها محسوب می شود همان است که دانشمند معروف اسلامی « ابوالکلام آزاد » که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود ، درکتاب محققانه ای که در این زمینه نگاشته است آمده است .(۱)

طبق این نظریه ذوالقرنین همان « کورش کبیر » پادشاه هخامنشی است .

از آن جا که نظریه اوّل و دوّم تقریبا هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوّم متمرکز می کنیم و در این جا لازم می دانیم به چند امر دقیقا توجه شود:

الف : نخستین مطلبی که در این جا جلب توجه می کند این است که «ذوالقرنین» (صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است ؟

بعضی معتقدند این نام گذاری به خاطر آن است که

۱- این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام « ذوالقرنین یا کورش کبیر » انتشار یافته است .

او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به قَرْنَیِ الشَّمْسِ(دو شاخ آفتاب)می کند .

بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد و در این که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند .

بعضی می گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد .

ب : از قرآن مجید به خوبی استفاده می شودکه ذوالقرنین دارای شش صفت ممتاز بود :

خداوند اسباب پیروزی ها را در اختیار او قرار داد .

اوسه لشگرکشی مهم داشت: نخست به غرب، سپس به شرق و سرانجام به منطقه ای که در آن جا یک تنگه کوهستانی وجود داشته و در هریک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که شرح صفات آن ها در تفسیر آیات می آید .

جزء شانزدهم

ص: ۱۵

او مردمؤمن و موحّد و مهربانی بود و ازطریق عدل و داد منحرف نمی شد و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود . او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت .

او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز .

اوسازنده یکی از مهم ترین ونیرومندترین سدهااست، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یأجوج و مأجوج بوده است .

اوکسی بوده که قبل ازنزول قرآن نامش درمیان جمعی از مردم شهرت داشت و لذا قریش یا یهود از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن سؤال کردند ، چنان که قرآن می گوید : « یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ : از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند » .

ص: ۱۶

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هرچند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنان که در تفسیر آیات آینده می آید .

از بسیاری روایات اسلامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز می خوانیم : « او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود » .(۱)

ج اساس قول سوم (ذوالقرنین کورش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :

نخست این که : سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده اند و یا قریش به تحریک یهود ، بنابراین باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد .

ازمیان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی گردیم،

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، به صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ مراجعه شود .

در آن جـا چنین می خوانیم : « در سال سـلطنت " بَلْ شَـصَّر " به من که دانیالم رؤیایی مرئی شـد بعـد از رؤیایی که اولاً به من مرئی شـده بود و در رؤیا دیـدم و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصـر " شوشان " که در کشور " عیلام " است بودم و در خواب دیدم که درنزد نهر "اُولای" هسـتم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود و شاخ هایش بلند ... و آن قوچ را به سـمت " مغربی " و " شـمالی " و " جنوبی " شاخ زنان دیدم و هیچ حیوانی در مقـابلش مقـاومت نتـوانست کرد و از این که احـدی نبـود که از دسـتش رهـایی بدهـد لهـذا موافق رأی خود عمـل می نمود و بزرگ می شد...».(۱)

پس از آن در همین کتاب از « دانیال » چنین نقل شده : جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود :

قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و

ص: ۱۸

۱- کتاب «دانیال»، فصل هشتم، جمله های ۴۱ .

فارس است (یا ملوک ماد و فارس) .

یهود از بشـارت رؤیـای دانیال چنین دریافتنـد که دوران اسارت آن ها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس و پیروز شـدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد .

چیزی نگذشت که « کورش » در صـحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد و همان گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ هایش را به غرب و شرق و جنوب می زند کورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد .

یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آن ها داد .

جالب این که در تورات درکتاب « اشـعیا » فصل ۴۴ شماره ۲۸ چنین می خوانیم : « آنگاه در خصوص کورش می فرمایـد که شبان من اوست و تمامی مشیّتم را به اتمام رسانده به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد » .

این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات، از کورش تعبیر به عقاب مشرق و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا، فصل ۴۶، شماره ۱۱).

دوم : این که در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر « مُرْغاب » مجسمه ای از کورش کشف شد که تقریبا به قامت یک انسان است و کورش را در صورتی نشان می دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد و تاجی به سردارد که دو شاخ همانند شاخ های قوچ در آن دیده می شود .

این مجسمه که نمونه بسیار پرارزشی از فنّ حجّاری قدیم است آن چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفرکردند.

از تطبیق مندرجات تورات با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوّت گرفت که نامیدن « کورش » به « ذوالقرنین » (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می گرفت و

هم چنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بال هایی همچون بال عقاب است و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلّم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است .

آن چه این نظریه را تأییدمی کند اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته اند.

هِرُدُوت مورخ یونانی می نویسد : « کورش » فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند و لشگر کورش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که توده ملت ، مصائب جنگ را احساس نکردند.

و نیز « هِرُدُوت » درباره او می نویسد : کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود ، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود ، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت و هرچه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می داشت .

و نیز موّرخ دیگر « ذی نوفن » می نویسد : کورش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضایل حکماء در او جمع بود، همّتی فائق و جودی غالب داشت ، شعارش خدمت انسانیّت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود .

جالب این که این موّرخان که کورش را این چنین توصیف کرده اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او ، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی کردند ، زیرا با فتح « لیدیا » به دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت .

طرفداران این عقیده می گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذوالقرنین با اوصاف کورش تطبیق می کند .

ازهمه گذشته کورش سفرهایی به شرق ، غرب و شمال انجام داد که درتاریخ زندگانیش به طور مشروح آمده است و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد:

ص: ۲۲

نخستین لشگرکشی کورش به کشور « لیدیا » که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت .

هرگاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود ، مخصوصا در نزدیکی « اِزْمیر » که خلیج صورت چشمه ای به خود می گیرد .

قرآن می گوید : ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گل آلودی فرومی رود .

این صحنه همان صحنه ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک های ساحلی مشاهده کرد .

لشگرکشی دوّم کورش به جانب شرق بود ، چنان که « هِرُدُوت » می گوید : این هجوم شرقی کورش بعد از فتح « لیدیا » صورت گرفت ، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت .

تعبیرقرآن «حَتّی اِذابَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا» اشاره به سفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به این که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند .

کورش لشگرکشی سومی داشت که به سوی شمال ، به طرف کوه های قفقاز بود ، تا به تنگه میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آن جا بودند در برابر تنگه سدّ محکمی بنا کرد .

این تنگه در عصر حاضر تنگه « داریال » نامیده می شود که در نقشه های موجود میان « ولادی کیوکز » و « تِفْلیس » نشان داده می شود ، در همان جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن درباره سد ذوالقرنین

بیان کرده کاملاً بر آن تطبیق می کند .

این بود خلاصه آن چه در تقویت نظریه سوم بیان شده است . (۱)

سرگذشت عجیب ذوالقرنین

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند ، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مسأله طرح کردند : یکی تاریخچه اصحاب کهف ، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنین که پاسخ مسأله روح در سوره اِسْراء آمده و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سوره کهف .

اکنون نوبت داستان ذوالقرنین است :

سوره کهف اشاره به سه داستان شده که هرچند ظاهرا با هم مختلف هستند اما دارای یک قدر مشترک می باشند ، (داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذوالقرنین) این هر سه مشتمل بر مسایلی است

۱- به کتاب « ذوالقرنین یا کورش کبیر » و « فرهنگ قصص قرآن » مراجعه شود .

که ما را از محدوده زندگی معمولی بیرون می برد و نشان می دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آن چه می بینیم و به آن خو گرفته ایم نیست .

داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیر زمان تاکنون به خود مشغول داشته و برای شناخت او تلاش فراوان کرده اند .

ما نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین ، که مجموعا ۱۶ آیه است می پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته ها .

سپس برای شناخت شخص او با استفاده از قراین موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می شویم .

و به تعبیر دیگر ما نخست از « شخصیت » او سخن می گوییم و آن چه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است .

نخستین آیه می گوید : « وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِى الْقَرْنَيْنِ ...» .

تعبیر به « سَأَتْلُوا » با توجه به این که « سین » معمولاً برای آینده

نزدیک است ، درحالی که در این مورد پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله از ذوالقرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد ، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب زدگی است ، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است .

آغاز این آیه نشان می دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاً مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود ، به همین دلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله توضیحات لازم را در این زمینه خواستند .

ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها

۸۴ اِنّا مَکَّنّا لَهُ فِی الْاَرْضِ وَ اتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَبا

ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هرچیز را در اختیارش نهادیم .

۸۵ فَاَتْبَعَ سَبَبا

او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد .

خداوند اسباب وصول به هرچیزی را دراختیار ذوالقرنین گذارده بود : عقل و درایت کافی ، مدیریت صحیح ، قدرت و قوت ، لشگر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن چه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف ها لازم بود در اختیار او نهادیم .

۸۶ حَتّی اِذابَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْما قُلْنا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ اِمّا اَنْ تُعَذِّبَ وَ اِمّا اَنْ تَتَّخِذَ فیهِمْ حُسْنا

تا به غروبگاه آفتاب رسید(درآن جا)احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا)ی تیره و گل آلودی فرو می رود و در آن جا قومی را یافت ، ما گفتیم ای ذوالقرنین ! آیا می خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکویی را درباره آن ها انتخاب نمایی ؟

« حَمِئَه » در اصل به معنی گل سیاه بدبو و یا به تعبیر دیگر « لجن »

است و این نشان می دهد که سرزمینی را که ذوالقرنین به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود ، به طوری که ذوالقرنین به هنگـام غروب آفتـاب احسـاس می کرد خورشـید در آن لجنزارهـا فرومی رود ، همـان گونه که همه مسـافران دریا و ساحل نشینان چنین احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سربرمی آورد .

بعضـی از مفسـران از تعـبیر « قُلْنـا » (مـا بـه ذوالقرنیـن گفـتیم) می خواهنـد نبـوت او را اسـتفاده کننـد، ولی ایـن احتمـال نیز وجوددارد‌که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند .

۸۷ قالَ اَمّامَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ اِلی رَبِّه فَیُعَذِّبُهُ عَذابا نُکْرا

گفت: اما کسانی که ستم کرده اند آن ها را مجازات خواهیم کرد سپس ، به سوی پروردگارشان بازمی گردند و خدا آن ها را مجازات شدیدی خواهد نمود .

« نُكْر » از ماده « مُنْكَرْ » به معنی ناشناخته است، یعنی عذاب ناشناخته ای که هرگز آن را باور نمی کرد .

این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می چشند و هم عذاب آخرت را .

۸۸ وَ اَمّا مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنا يُسْرا

و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت و ما دستور آسانی به او خواهیم داد .

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذارد و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت .

گویا هدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد ، به دو گروه تقسیم خواهند شد : کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئنا پاداش نیک خواهند داشت و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد .

اما آن ها که در برابر این دعوت موضع گیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد .

ضمنا از مقابله « مَنْ ظَلَمَ » با « مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا » معلوم می شود که ظلم در این جا به معنی شرک و عمل ناصالح است که از میوه های تلخ درخت شوم شرک می باشد .

۸۹ ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبا

سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت .

۹۰ حَتّی اِذابَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهاتَطْلُعُ عَلیقَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا

تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن جا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آن ها پوششی قرار نداده بودیم .

جزء شانزدهم

«ذوالقرنین» سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد.

«در آن جا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آن ها پوششی قرار نداده بودیم».

احتمالی که در تفسیر این جمله گفته اند این است که سرزمین آن ها یک بیابان فاقد کوه و درخت بود و چیزی که آن ها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت .(۱)

۹۱ کَذلِکَ وَ قَدْ اَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْرا

(آری)این چنین بود(کار ذوالقرنین)و مابه خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم .

بعضی از مفسران این احتمال را در تفسیر آیه داده اند که جمله فوق اشاره ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین دربرنامه هاوتلاشهایش.(۲)

۱- « فی ظلال » و « فخر رازی » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۹۱ .

سوره کَهف

۹۲ ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبا

(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد .

۹۳ حَتّی اِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْما لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً

(و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید و در آن جا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند .

اشاره به این که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آن جا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح پایینی بودند ، چرا که یکی از روشن ترین نشانه های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است .

بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور از جمله « لا یَکادُونَ

يَفْقَهُونَ قَوْلاً » این نیست که آن ها به زبان های معروف آشنا نبودنـد ، بلکه آن ها محتوای سـخن را درک نمی کردند ، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند .

۹۴ قالوُا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجا عَلی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدّا

(آن گروه به او) گفتنـد : ای ذوالقرنین یـأجوج و مـأجوج در این سـرزمین فسادمی کننـد آیاممکن است ما هزینه ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن ها سدی ایجاد کنی ؟

از این جمله استفاده می شود که آن جمعیت از نظر امکانـات اقتصادی وضع خوبی داشـتند ، اما از نظر صـنعت و فکر و نقشـه ناتوان بودند ، لذا حاضـر شدند هزینه این سدّ مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد .

یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند ؟

سوره کَهف

در قرآن مجید در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه ۹۶ .

آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند .

در تورات در کتاب « حِزْقیل » فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم و در کتاب رؤیای « یُوحَنّا » فصل بیستم از آن ها به عنوان « گوگ » و « مأگوگ » یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج می باشد .

به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبایی در « المیزان » از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که مأجوج یا یأجوج ، گروه یا گروه های بزرگی بودند که در دوردست ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارت گر بودند (۱).

۱- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۱۱ .

جزء شانزدهم

دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شـمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشـته ، مردم این منطقه به سـرعت زاد و ولـد می کردنـد و پس از کثرت و فزونی به سـمت شـرق، یا جنوب سـرازیر می شدند و همچون سیل روانی این سرزمین ها را زیر پوشش خود قرارمی دادند و تدریجا درآن جا ساکن می گشتند .

برای حرکت سـیل آسای این اقوام ، دوران های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آن ها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری « آتیلا » بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند .

و دوران دیگر کـه ضـمنا آخریـن دوران هجـوم آن هـا محسـوب می شـود در قرن دوازدهم میلادی به سـرپرستی چنگیزخـان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند .

ص: ۳۶

در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آن ها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود ، ولی در این تاریخ ، حکومت متحد ماد و پارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد .

به این ترتیب نزدیک به نظر می رسد که یأجوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آن ها را از وی نمودند و او نیز اقدام به ساختن سد معروف ذوالقرنین نمود .(۱)

کورش کبیر مبتکر تکنولوژی جدید سدّ سازی

۹۵ قالَ ما مَکَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ فَاَعینُونی بِقُوَّهٍ اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْما

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب «ذوالقرنین یا کورش کبیر» و «فرهنگ قصص قرآن» مراجعه نمایید.

(ذوالقرنین) گفت : آن چه را خدا در اختیار من گذارده بهتراست (از آن چه شما پیشنهادمی کنید) مرا بانیرویی یاری کنید ،تا میان شما و آن ها سد محکمی ایجاد کنم .

« رَدْم » دراصل به معنی پرکردن شکاف به وسیله سنگ است ، ولی بعدا به معنی وسیع تری که شامل هرگونه سد و حتی شامل وصله کردن لباس می شود گفته شده است .

جمعی از مفسران معتقدند که « رَدْم » به سد محکم و نیرومند گفته می شود (۱) و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آن ها قول داد که سدّی بیش از آن چه انتظار دارند بنا کند .

ضمنا باید توجه داشت که سَدّ و سُدّ به یک معنی است و آن حایلی است که میان دوچیز ایجاد می کنند، ولی به گفته « راغب » در مفردات بعضی میان این دو فرق گذاشته اند ، اولی را مصنوع انسان و دومی را حایل های طبیعی دانسته اند .

۱- « روح المعانی »، « تفسیر صافی » و « تفسیر کبیر » .

۹۶ اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ حَتّی اِذا سَاوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتّی اِذا جَعَلَهُ نارا قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرا

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید(و آن هارا به روی هم چید) تا کاملاً میان دوکوه را پوشانید، سپس گفت: (آتش در اطراف آن بیافروزید و) در آتش بدمید ، (آن ها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت: (اکنون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم .

« زُبَر » جمع « زُبْرَه » به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است .

« صَدَف » در این جا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشن می شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یأجوج و مأجوج از آن وارد می شدند ، ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند .

هنگامی که قطعات آهن آماده شد ، دستور چیدن آن ها را به روی یکدیگر صادر کرد « تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند : حَتّی اِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ » .

ص: ۳۹

به هر حال سومین دستور ذوالقرنین این بود که به آن ها گفت مواد آتش زا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دوطرف این سد قرار دهید و با وسایلی که در اختیار دارید « در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را ، سرخ و گداخته کرد : قالَ انْفُخُوا حَتّى اِذا جَعَلَهُ نارا » .

در حقیقت او می خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه ای بسازد و با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز به وسیله جوشکاری انجام می دهند انجام داد ، یعنی به قدری حرارت به آهن ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند .

سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد : « گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی این سد بریزم: قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرا ».

و به این ترتیب مجموعه آن سدّ آهنین را با لایه ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد .

بعضـی از مفسـران نیز گفته انـد که در دانش امروز به اثبـات رسـیده که اگر مقـداری مس به آهن اضافه کننـد مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند ، ذوالقرنین چون از حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد .

۹۷ فَمَا اسْطاعُوا اَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَااسْتَطاعُوا لَهُ نَقْبا

(سرانجام آن چنان سد نیرومندی ساخت)که آن ها قادر نبودندازآن بالاروندونمی توانستندنقبی در آن ایجاد کنند.

سرانجام این سـد به قـدری نیرومنـد و مسـتحکم شـد که « آن گروه مفسد، قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند ».

پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود

۹۸ قالَ هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبّی فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبّی حَقّا

گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعـده پروردگارم فرا رسـد آن را درهم می کوبـد و وعده پروردگارم حق است .

در این جا ذوالقرنین با این که کار بسیار مهمی انجام داده بود و طبق روش مستکبران می بایست به آن مباهات کند و برخود ببالد و یامنتی بر سر آن گروه بگذارد ، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است : قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی».

اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است . و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم .

سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه « هنگامی که فرمان پروردگارم فرارسد آن را درهم می کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می سازد » .

ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می کند .

۹۹ وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعا

در آن روز (که جهان پایان می گیرد) ما آن ها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند و در صور دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم .

تعبیر به « يَمُوجُ » یا به خاطر فزونی و کثرت انسان ها در آن صحنه است همان گونه که در تعبیرات معمولی نیز می گوییم در فلان جریان جمعیت موج می زد و یا به خاطر اضطراب و لرزه ای است که به اندام انسان ها در آن روز می افتد، گویی همچون امواج آب پیکر آن ها می لرزد.

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز جهان دیگر ، دو تحول عظیم انقلابی در عالم رخ می دهد :

ص: ۴۳

نخستین تحول ، فنای موجودات و انسان ها در یک برنامه ضربتی است و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله دارد . برانگیخته شدن مردگان آن هم با یک برنامه ضربتی دیگر است ، که از این دو برنامه در قرآن به عنوان « نَفْخ صُور » (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است .

در این جا روایتی از « اَصْبَغ نُباتَه » از علی نقل شده که امام در تفسیر جمله « وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَموجُ فى بَعْضٍ » می فرماید منظور روز قیامت است .(۱)

نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید

۱۰۳ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرينَ اَعْمالاً

بگو : آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند .

۱۰۴ اَلَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ

۱- « تفسیر عیاشی » (طبق نقل تفسیر المیزان ، ذیل آیه موردبحث) .

اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعا

آن ها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده ، با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند .

مسلما مفهوم خسران تنها این نیست که انسان منافعی را از دست بدهد بلکه خسران واقعی آن است که اصل سرمایه را نیز از کف دهد ، چه سرمایه ای برتر و بالا-تر از عقل و هوش و نیروهای خدا داد و عمر و جوانی و سلامت است ؟ همین ها که محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوری است از نیروها و قدرت های ما .

هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده ای شود گویی همه آن ها گم و نابود شده اند ، درست به این می ماند که انسان سرمایه عظیمی همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آن را گم کند و دست خالی برگردد .

جالب این که دراین جا تعبیر به « اَخْسَرينَ اَعْمالاً » شده در حالی که باید « اَخْسَرينَ عَمَلًا » باشد (چون تمیز معمولاً مفرد است) این

تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که آن ها فقط در یک بازار عمل گرفتار زیان و خسران نشده اند بلکه جهل مرکبشان ، سبب خسران در همه برنامه های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است . به تعبیر دیگر گاه انسان دریک رشته تجارت زیان می کند و دریک رشته دیگر سود و در پایان سال آن ها را روی هم محاسبه کرده می بیند چندان زیانی نکرده است ، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته هایی که سرمایه گذاری کرده زیان کند. ضمنا تعبیر به « گم شدن » گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمی شود ، همان گونه که ماده و انرژی های جهان هرچند دائما تغییر شکل می دهند اما به هرحال از بین نمی روند ، ولی گاه گم می شوند ، چون آثار آن ها به چشم نمی خورد و هیچ گونه استفاده از آن نمی گردد ، همانند سرمایه های گم شده ای که از دسترس ما خارج و بلااستفاده است .

۱۰۵ اوُلئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِایاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ وَزْنا

آن ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند ، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد ، لذا روز قیامت میزانی برای آن ها برپا نخواهیم کرد .

این آیه و آیه بعد به معرفی صفات زیان کاران می پردازد که ریشه تمام بدبختی های آن ها است و می گوید به آیاتی کافر شدند که چشم و گوش را بینا و شنوا می کند ، آیاتی که پرده های غرور را درهم می درد و چهره واقعیت را در برابر انسان مجسم می سازد و بالاخره آیاتی که نور است و روشنایی و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می گردد .

دیگر این که آن ها بعد از فراموش کردن خدا به « معاد » و « لقاءاللّه » کافر گشتند « وَ لِقائِه »

آری تا ایمان به « معاد » در کنار ایمان به « مبدأ » قرارنگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال او است و همه را برای یک دادگاه بزرگ و دقیق و سخت گیر حفظ و نگهداری می کند ، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد و اصلاح نخواهد شد .

ص: ۴۷

سپس اضافه می کند : « به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد ، اعمالشان حبط و نابود شده است : فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ » .

درست همانند خاکستری در برابریک طوفان عظیم و چون آن ها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند ، « لذا روز قیامت وزن و میزانی برای آنان برپانخواهیم کرد: فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ وَزْنا ». چراکه توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد، آن ها که چیزی در بساط ندارندچگونه توزین و سنجشی داشته باشند؟

مفهوم ملاقات با خدا

گرچه بعضی از شبه دانشمندان خرافی از این گونه آیات چنین استفاده کرده اند که خدا را در جهان دیگر می توان دید و ملاقات را به معنی ملاقات حِسّی تفسیر نموده اند .

ولی بدیهی است که ملاقات حِسّی لازمه اش جسمیت و جسمیت لازمه اش محدود بودن ، نیازمند بودن و فناپذیر بودن است و هر عاقلی می داند خداوند نمی تواندداری چنین صفاتی باشد .

ص: ۴۸

بنـابراین بـدون شک منظور از « ملاقات » یا « رؤیت » در آیات مختلف قرآن هنگامی که به خـدا نسـبت داده می شود ملاقات حِسّی نیست بلکه شهود باطنی است .

یعنی انسان در قیامت چون آثار خـدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهـده می کند او را با چشم دل آشـکارا می بیند و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شـهودی می شود ، به همین دلیل ، طبق آیات قرآن ، حتی لجوج ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می گشایند چرا که راهی برای انکار نمی بینند . (۱)

توزین اعمال و رفتار

نیـازی به این نـداریم که مسـأله توزین اعمـال را در قیـامت از طریق تجسم اعمـال تفسـیر کنیم و بگوییم عمل آدمی در آن جا تبدیل به جسم

۱

۱- به سوره مؤمنون آیه ۱۰۶ مراجعه نمایید .

صاحب وزنی می شود چرا که توزین معنی وسیعی دارد و هرگونه سنجش را دربرمی گیرد ، مثلاً در مورد افراد بی شخصیت می گوییم آدم های بی وزنی هستند و یا سبک می باشند ، در حالی که منظور کمبود شخصیت آن ها است نه وزن جسمانی .

جالب این که در آیات بالا در مورد گروه « اَلْخَسَرِینَ اَعْمالاً » می گوید : « برای آن ها در قیامت اصلاً ترازوی سنجش برپا نمی سازیم » آیا این با آیاتی که می گوید « وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ : وزن در آن روز حق است » (۸ / اعراف) منافات دارد ؟

مسلما نه ، زیرا توزین در مورد کسانی است که کار قابل سنجشی انجام داده اند، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتّی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد چه نیازی به سنجش دارد ؟

لذا در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « اِنَّهُ لَیَأْتِی الرَّجُلُ الْعَظیمُ السَّمینُ یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یَزِنُ جَناحَ بَعُوضَهٍ : در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که

وزنشان حتّی به اندازه بال مگسی نیست » (۱) چرا که در این جهان اعمالشان ، افکارشان و شخصیتشان همه توخالی و پوک بود .

و از این جا روشن می شود که مردم در آن جا چند دسته اند :

گروهی به قدری از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند که نیازی به توزین وحساب درکارشان نیست وبی حساب واردبهشت می شوند.

گروهی دیگر آن چنان اعمالشان حبط و باطل شده و یا به کلی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند ، آن ها نیز بی حساب وارد دوزخ می شوند .

اما گروه سوم آن هایی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند ، کارشان به وزن و حساب کشیده می شود و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند .

۱۰۶ ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا ایاتی وَ رُسُلی هُزُوا

۱- « مجمع البیان » ذیل آیات مورد بحث .

این گونه کیفر آن ها دوزخ است ، به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء گرفتند .

و به این ترتیب آن ها سه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدأ و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار ، آن را به باد مسخره گرفته اند . لذا مستحق عذاب جهنم شدند.

زیانکارترین مردم چه کسانی هستند ؟

در زندگی خود و دیگران بسیار دیده ایم که گاه انسان کار خلافی انجام می دهد در حالی که فکر می کند که کار خوب و مهمی انجام داده است ، این گونه جهل مرکب ممکن است یک لحظه و یا یک سال و یا حتی یک عمر ، ادامه یابد و راستی بدبختی از این بزرگ تر تصور نمی شود .

و اگر می بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده دلیلش روشن است برای این که کسانی که مرتکب گناهی می شوند اما می دانند خلافکار هستند غالبا حد و مرزی برای خلافکاری خود قرار می دهند و لااقل چهار اسبه نمی تازند و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می روند ، اما آن ها گنهکار هستند و درعین حال گناهشان را عبادت و اعمال سوئشان را صالحات و کژی ها را درستی ها می پندارند ، نه تنها درصدد جبران نخواهند بود بلکه با شدت هرچه تمام تر به کار خود ادامه می دهند ، حتی تمام سرمایه های وجود خود را در این مسیر به کارمی گیرند و چه تعبیر جالبی قرآن درباره آن ها ذکر کده : « اَخْسَرینَ اَعْمالاً » .

در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای « اَخْسَرِینَ اَعْمالاً » آمده است که هر یک از آن ها اشاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است ، بی آن که آن را محدود کند ، در حدیثی از « اَصْبَغ بن نُباتَه » می خوانیم که شخصی از امیر مؤمنان علی از تفسیر این آیه سؤال کرد ، امام فرمود : منظور یهود و نصاری هستند ، این ها در آغاز بر حق بودند سپس بدعت هایی در دین خود گذاردند و درحالی که این بدعت ها آن ها را به راه انحراف کشانید گمان می کردند کار نیکی انجام می دهند (۱).

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : که پس از ذکر گفتارفوق فرمود: « خوارج نهروان نیز چندان ازآن ها فاصله نداشتند » .(۲).

« خوارج نهروان » ، آن جمعیت قشری بی مغز و نادان که بزرگ ترین گناهان (همچون کشتن علی و گروهی ازمسلمانان راستین و گل های سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا می دانستند و حتی بهشت را درانحصار خود فرض می کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند ؟

در حـدیث دیگر مخصوصا اشاره به « رهبان ها » (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه های بدعت گذار از مسـلمین شده اسـت (۳).

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲ .

۲- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲ .

۳- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۱۲ .

راهبانی که یک عمر در گوشه « دیْرها » تن به انواع محرومیت ها می دهند ، از ازدواج چشم می پوشند ، از لباس و غذای خوب صرف نظر می کنند و دیْرنشینی را بر همه چیز مقدم می شمرند و گمان می کنند این محرومیت ها سبب قرب آن ها به خدا است آیا مصداق « اَخْسَرینَ اَعْمالاً » نیستند ؟

آیا هیچ مذهب و آیین الهی ممکن است برخلاف قانون عقل و فطرت ، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند ؟

هم چنین آن ها که در آیین خدا بدعت گذاردند ، تثلیث رابه جای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آیین پاک الهی نمودند، به گمان این که دارند خدمتی می کنند، آیا این گونه افراداز زیانکارترین مردم نیستند ؟

و در بعضی از روایات به منکران ولایت امیر مؤمنان علی تفسیر گردیده .(۱)

خلاصه آیه آن چنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته و حال و آینده در برمی گیرد .

اکنون این سؤال پیش می آید که سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست ؟

مسلما تعصب های شدید ، غرورها ، تکبر ، خودمحوری و حُبّ ذات ازمهم ترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است .

گاه تملق و چاپلوسی دیگران و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن ، سبب پیدایش این حالت می گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان را درنظر او زینت می دهد ، آن چنان که به جای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتی ها ، احساس غرور و

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۱۱ .

در بعضـی دیگر از آیات قرآن عامل این تزیین زشتی ها ، شـیطان معرفی شده است و مسلما ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خوی زشت و انحرافی است: « وَاِذْزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ وَ افتخار و مباهات می کنـد ، همان گونه که قرآن در جای دیگر می فرمایـد : « اَفَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَاَهُ حَسَناً : آیـا کسـی که اعمال زشـتش در نظرش زینت داده شـده است و آن را نیکو می پندارد » (۸ / فاطر) .

قـالَ لاـ غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النّاسِ وَ اِنّی جارٌلَکُمْ : به خاطر بیاوریـد هنگامی را که شـیطان اعمال مشـرکان را در نظرشان زینت داد و به آن هاگفت در این میـدان (جنگ بـدر) هیـچ کس نمی توانـد بر شـما پیروز شود و من شـخصا در کنار شـما در این میدان شرکت دارم » (۴۸ / انفال) .

قرآن پس از ذکر داسـتان برج معروف فرعـون می گویـد : « وَ کَـذلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَـوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ : این چنین برای فرعون اعمـال زشـتش در نظرش تزیین شده (که دست به این گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می زند و گمان می کند کار مهمی انجام داده است » (۳۶ و ۳۷ / مؤمن) .

فردوس جای چه کسانی است ؟

۱۰۷ اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً

اماکسانی که ایمان آوردندوعمل صالح انجام دادند،باغ های فردوس منزلگاهشان است.

سؤالی که در این جا پیش می آید این است که « فردوس » برترین جای بهشت است و در آیه فوق خواندیم فردوس منزلگاه افراد باایمان و صاحبان اعمال صالح است، اگر چنین است مناطق دیگر بهشت نباید ساکنانی داشته باشد ، چرا که غیرمؤمن را در بهشت راهی نیست .

در پاسخ این سؤال می توان گفت که آیه فوق به هر فردی که ایمان و عمل صالح دارد اشاره نمی کندبلکه درجه والا-یی ازنظرایمان و عمل صالح را معیار برای دخول درفردوس قرار داده ، هر چند ظاهر آیه مطلق است ، اما توجه به مفهوم کلمه « فردوس » آن را مقید می کند .

لـذا در سوره مؤمنون که صـفات وارثـان فردوس را بیان می کنـد حـد اعلایی از صـفات مؤمنان را ذکر کرده که در همه افراد وجود نـدارد و این خود قرینه ای است بر این که ساکنـان فردوس بایـد دارای صـفات ممتـازی باشـند ، علاوه بر ایمان و عمل صالح .

و نیز به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید هروقت از خدا تقاضای بهشت را می کنید مخصوصا تقاضای « فردوس » کنید که جامع ترین و کامل ترین منزلگاه های بهشت است .

اشـاره به این که همت افراد بـا ایمـان بایـد در همه چیز و درهمه حـال عـالی باشـد ، حتّی در تمنـای بهشت به مراحـل پایین تر قناعت نکند ، هرچند مراحل پایین تر هم غرق نعمت است.

بـدیهی است کسـی که چنین تقاضایی از خـدا می کنـد لابـد بایـد خود را برای رسـیدن به چنین مقامی آماده کنـد ، لابد باید حداکثر تلاش و کوشش رابرای کسب برترین صفات انسانی و انجام صالح ترین اعمال به خرج دهد.

ص: ۵۹

بنابراین آن ها که می گویند خدا کند ما به بهشت راه یابیم هرچند در پایین ترین مراحل آن باشیم ، افرادی هستند که از همت والای مؤمنان راستین بهره کافی ندارند .

۱۰۸ خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً

آن ها جاودانه درآن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند .

« حِوَل » معنی مصدری دارد و به معنی « تَحَوُّل » و نقل مکان است ، همان گونه که در تفسیر آیه بالا گفتیم « فردوس » ، باغی از بهشت است که بهترین نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است و به همین دلیل بهترین نقاط آن جهان می باشد و لذا ساکنان آن هرگز تمنای نقل مکان از آن را نمی کنند .

ممکن است سؤال شود پس زندگی در آن جا به صورت یکنواخت و راکد خواهد بود و این خود عیب بزرگ آن است .

در پاسخ می گوییم هیچ مانعی ندارد که تحول و تکامل در همان منطقه تداوم داشته باشد یعنی اسباب تکامل درآن جا جمع است و انسان ها درپرتو اعمالی که دراین جهان انجام داده اند و مواهبی که خدا در آن جهان به آن ها عنایت کرده در مسیر تکامل دائما پیش می روند .

هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته تحریر درآورد

۱۰۹ قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِدادا لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَالْبَحْرُ قَبْلَ اَنَ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِه مَدَدا

بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکّب شوند،دریاهاپایان می گیرندپیش ازآن که کلمات پروردگارم پایان یابد،هرچند همانندآن (دریاها) را به آن اضافه کنیم.

« مِداد » به معنی مرکب و یا ماده رنگینی که به کمک آن می نویسند می باشد و در اصل از « مَدّ » به معنی کشش گرفته شده است ، زیرا با کشش آن خطوط آشکار می شود .

« کَلِمات » جمع کَلِمَه در اصل به معنی الفاظی است که با آن سخن گفته می شود و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد ، اما از آن جا که هریک از موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگار است گاهی به هر موجودی « کَلِمَهُ اللّه » اطلاق می شود ، مخصوصا این تعبیر در مورد موجودات مهم و باعظمت بیشترآمده است.

ص: ۶۱

قرآن مجید در مورد عیسی مسیح می گوید : « اِنَّمَا الْمَسیحُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ اَلْقاها اِلی مَرْیَمَ : عیسی کلمه خداوند بود که آن را به مریم القا نمود » (۱۷۱ / نساء) .

در آیه مورد بحث کلمه نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات هستی است که هرکدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می کند .

در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید ، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگی های آن ها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات هستی را احصاکرده باشند.

آیه فوق با آیه مشابهی که در سوره لقمان آمده است هیچ گونه منافاتی ندارد آن جا که می گوید : « وَلَوْ اَنَّما فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ اَقْلامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِه سَبْعَهُ اَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ : اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریا و هفت دریای دیگر ، مرکب آن گردند (تا کلمات خدا را بنویسند) هرگز کلمات او پایان نمی گیرد » (۲۷ / لقمان) .

یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است .

به تعبیر دیگر می توان گفت : اگر تمام اقیانوس های روی زمین مرکب و جوهر شوند و همه درختان قلم گردند هرگز قادر نیستند آن چه در علم خداوند است رقم بزنند .

عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان

ص: ۶۳

۱۱۰ قُلْ اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی اِلَیَّ اَنَّما اِلهُکُمْ اِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّه فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّه اَحَدا

بگو من فقط بشری هستم همچون شما (امتیازم این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است، پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند .

این آیه که آخرین آیه سوره کهف است مجموعه ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی، یعنی توحیدومعاد و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و در واقع همان چیزی است که آغاز سوره کهف نیز با آن بوده است ، چرا که در آغاز نیز سخن از اللّه و وحی و پاداش عمل و قیامت بود و از یک نظر عصاره و فشرده ای است از مجموع این سوره که قسمت مهمی از آن بر محور این سه موضوع دور می زد .

و از آن جا که مسأله نبوت در طول تاریخش با انواع غُلُوّ و مُبالَغَه همراه بوده است آن را چنین بیان می کند :

ص: ۶۴

سوره کَهف

« بگو من فقط بشری همچون شما هستم ، یگانه امتیازم این است که بر من وحی می شود : قُلْ اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یـُوحی اِلَیَّ » .

و با این تعبیر بر تمام امتیازات پنداری شرک آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت به مرحله الوهیت بالا می برد قلم سرخ می کشد .

سپس از میان تمام مسایلی که وحی می شود ، انگشت روی مسأله توحید می گذارد و می گوید : « بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است : اَنَّما اِلهُکُمْ اِلهٌ واحِدٌ » .

چرا تنها به این مسأله اشاره شده است برای این که توحید ، عصاره همه معتقدات و همه برنامه های فردی و اجتماعی سعادت بخش انسان است ، در جای دیگر نیز گفته ایم که توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست بلکه خمیر مایه همه اصول و فروع اسلام است .

اگر در یک مثال ساده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه های گوهری تشبیه کنیم باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه ها را به هم پیوندمی دهد و ازمجموع آن گردنبندپرارزش وزیبایی می سازد.

و یـا این که اگر هر یـک از تعلیمـات دین را به یکی از اعضـاء پیکر انسان تشبیه کنیم بایـد بگوییم توحیـد روحی است که در مجموع این پیکر دمیده است .

در بحث های معاد و نبوت ، این واقعیت به ثبوت رسـیده است که آن ها جدا از توحید نیسـتند یعنی هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسـیم می دانیم چنین خـدایی بایـد پیامبرانی بفرسـتد و نیز حکمت و عـدالت او ایجاب می کنـد که دادگاه عدل و رسـتاخیزی وجود داشـته باشـد ، مسایـل اجتمـاعی و کل جامعه انسانی و هر چه در ارتباط با آن است بایـد پرتوی از توحیـد و وحدت باشد تا سامان یابد .

بـه همیـن دلیـل در احـادیث می خـوانیم که جمله « لاـ اِلهَ اِلاّـ اللّهُ » قلعه محکم پروردگـار است و هرکس در آن وارد شـود از عذاب و کیفر الهی در امان است .

و نیز همه شـنیده ایم که پیـامبر صـلی الله علیه و آله در آغـاز اسـلام می فرمود : اگر طالب رسـتگاری هستیـد زیر پرچم توحید درآیید «قـُولـُوا لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ تُفْلِحـُوا» .

سومین جمله این آیه اشاره به این مسأله رستاخیز می کند و آن را با « فاء تفریع » به مسأله توحید پیوند می زند و می گوید : « فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّه فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا » .

لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما از آن جا که این مسأله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن تر و صریح تر جنبه همگانی و عمومی پیدا می کند ، این تعبیر در لسان قرآن معمولاً در مورد روز قیامت به کار رفته از سوی دیگر طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد باید خود را برای استقبال از آن آماده کند.

آن کس که ادعا می کند من انتظار چیزی دارم و اثری در عمل او نمایان نیست ، در واقع مدعی دروغینی بیش نخواهد بود .

ص: ۶۷

به همین دلیل در آیه فوق « فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا » به صورت صیغه امر بیان شده، امری که لازمه رجاء وامیدوانتظارلقای پروردگاراست.

در آخرین جمله حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می کند : « و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد : وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّه اَحَدا » .

به تعبیر روشن تر تا حقیقت خلوص و اخلاص درعمل نیاید ، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت . انگیزه الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می دهد ، نورانیت می بخشد و جهت صحیح می دهد و هنگامی که اخلاص از میان رفت ، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدامی کند، به منافع شخصی گرایش می یابد و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد . در حقیقت این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص ، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است .

ضمنا عمل صالح آن چنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه های زندگی شامل می شود .

سوره کَهف

پایان سوره کَهْف

ص: ۶۹

جزء شانزدهم

سوره مَريَم

سوره مَريَم

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ كآهيعآصآ

كهيعص

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود:

نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می داند « کاف » اشاره به « کافی » که از اسماء بزرگ خداوند است و « ه » اشاره به « هادی » و « یاء » اشاره به « ولی » و « عین » اشاره به « عالم » و « ص » اشاره به « صادق الوعد » (کسی که در وعده خود صادق است) .(۱)

۱

ص: ۷۰

۱- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۰ .

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا تفسیر کرده است : « کاف » اشاره به « کربلا » « هاء » اشاره به « هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله » و « یاء » به « یزید » و « عین » به مسأله « عطش » و « صاد » به « صبر و استقامت » حسین و یاران جانبازش .(۱)

۲ ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیّا

این یادی است ازرحمت پروردگارتونسبت به بنده اش زکریا.

۳ اِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیّا

درآن هنگام که پروردگارش را درخلوتگاه(عبادت) خواند.

این سؤال برای مفسران مطرح شده که « نادی » به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که « خَفِیّ » به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ، ولی با توجه به این نکته که « خَفِیّ » به معنی آهسته نیست ، بلکه به معنی پنهان است ، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آن جا که کسی غیر از او حضور نداشته ، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته اند این تقاضای او در دل شب بوده است ، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند .(۲)

۱

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۰ .
۲- « تفسیر قُرطُبی » ، جلد ۶ ، ذیل آیه مورد بحث .

بعضـی نیز جمله « فَخَرَجَ عَلی قَوْمِه مِنَ الْمِحْرابِ » (زکریا از محراب خود بیرون آمـد و به سـراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته اند .(۱)

۴ قالَ رَبِ اِنّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبا وَ لَمْ اَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیّا

گفت: پروردگـارا ! اسـتخوانم سـست شـده و شـعله پیری تمام سـرم را فراگرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی شدم .

۱- « المیزان » ، جلد ۱۴ ، ذیل آیه .

« زکریّا » فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را ، به شعله ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می گذارد ، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا . سپس می افزاید: (وَ لَمْ اَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ گاه محرومم نساخته ای ، اکنون که پیر و ناتوان شده ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی.

در حقیقت « شقاوت » در این جا به معنی تعب و رنج است ، یعنی من هرگز در خواسته هایم ازتو به زحمت و مشقت نمی افتادم، چراکه به سرعت مورد قبول تو واقع می گشت.

۵ وَ اِنّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِرا فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است، توبه قدرتت جانشینی به من ببخش .

۶ یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّا

که وارث من و آل یعقوب باشد و اورامورددرضایتت قرارده.

« ارث » در این جا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث مقامات معنوی را ، چراکه برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات ، این تفسیر نزدیک به نظر می رسد .

۷ یازَکَرِیّا اِنّانُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّا

ای زکریا! ماتو رابه فرزندی بشارت می دهیم که نامش یحیی است ، پسری هم نامش پیش از این نبوده است .

جمله « لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّا » گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است ، ولی از آن جا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست ، معلوم می شود که این اسم ، اشاره به مسمّی است ، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد

قبلاً نبوده است ، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است

بـدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودنـد حتی بالاتر از او ، ولی هیـچ مانعی نـدارد که یحیی ویژگی هایی داشـته اسـت مخصوص خودش ، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد .

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام « یحیی » در سوره های آل عمران ، انعام ، مریم و انبیاء مجموعا پنـج بار آمده است ، او یکی از پیامبران بزرگ الهی اسـت و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید ، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد .

از ویژگی هایی که این پیامبر صـلی الله علیه و آله داشته و قرآن درسوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده ، توصیف او به « حَصُور » است ، همان گونه که در ذیل همان آیه گفته ایم « حَصُور » از ماده « حَصِرَ » به معنی کسی

است که از جهتی در « مُحاصَرَه » قرار گیرد و در این جا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است .

این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است .

این تفسیر نیز نزدیک به نظر می رسد که منظور از « حَصُور » در آیه فوق کسی است که شهوات و هوس های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است .(۱)

به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود که « یحیی » پسر خاله « عیسی » بوده است ، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده ، یحیی به او ایمان آورد .

۱- در این که ترک ازدواج نمی تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج ، در جلد ۲ « تفسیر نمونه » صفحه ۴۰۴ مشروحا بحث شده است .

بـدون شـک یحیی کتاب آسـمانی ویژه ای نـداشت و این که در آیات بعـد می خوانیم « یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ : ای یحیی کتاب را با قوت بگیر » اشاره به « تورات » کتاب حضرت موسی است .

حضـرت یحیی و حضـرت مسـیح ، قـدر مشـترک هـایی داشـتند ، زهـد فوق العـاده ترک ازدواج به عللی که گفته شـد و تولد اعجازآمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک .

از روایات اسلامی استفاده می شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا ازامام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شـده که فرمود: « ما همراه امام حسـین (به سوی کربلا) بیرون آمدیم ، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یـاد یحیی و قتـل او می نمود و می فرمود : در بی ارزشـی دنیـا نزد خـدا همین بس که سـر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت های بنی اسرائیل بردند » .(۱)

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد۳، صفحه۳۲۴ .

شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد) . و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی سابقه بود و مدت حمل آن ها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه تر بود .

۸ قالَ رَبِّ اَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَاَتی عاقِرا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّا

گفت : پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود درحالی که همسرم نازااست و من نیز از پیری افتاده شده ام؟

« عاقِر » در اصل از واژه « عُقْر » به معنی ریشه و اساس یا به معنی « حبس » است و این که به زنان نازا « عاقِر » می گویند ، به خاطر آن است که کار آن ها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آن ها محبوس شده است .

« عِتِیّ » به معنای کسی است که بر اثر طول زمان اندامش خشکیده شده ، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود .

۹ قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا

فرمود : این گونه است که تو می گویی پروردگارت گفته : این برمن آسان است،من قبلًا تورا آفریدم و چیزی نبودی.

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا فرزندی متولد شود، خدایی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند ، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند .

۱۰ قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَهً قالَ ءَایَتُکَ اَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلثَ لَیالٍ سَوِیّا

عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده. گفت:

نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت ، در حالی که زبان تو سالم است .

بـدون شـک زکریا به وعـده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود ، ولی برای اطمینان بیشتر ، همان گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد ، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود .

این نشانه آشـکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هرگونه نیایش باپروردگار دربرابرمردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

۱۱ فَخَرَجَ عَليقَوْمِه مِنَ الْمِحْرابِ فَاَوْحی اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحوُا بُكْرَةً وَ عَشِيّا

او از محراب عبـادتش به سوی مردم بیرون آمـد و بـا اشاره به آن ها گفت صـبح و شام (به شـکرانه این نعمت) خـدا را تسبیح گویید .

بعد از این بشارت و این آیت روشن « زکریا » از محراب عبادتش

به سراغ مردم آمد و با اشاره به آن ها چنین گفت : « صبح و شام تسبیح پروردگار بگویید » .

چراکه این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود ، دامنه آن همه قوم را فرا می گرفت و در سرنوشت آینده همه آن ها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند .

« مِحْراب » محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می شود و در علت نام گذاری آن ، دو جهت ذکر کرده اند :

نخست این که از ماده « حَرْب » به معنی جنگ گرفته شده ، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است .

دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده .

بعضی می گویند : « محراب » در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می خورده و اطراف آن را دیوار می کشیده اند ، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می شدند جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِه مِنَ الْمِحْرابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه « عَلی » که معمولاً برای جهت فوق به کار می رود این معنی را تأیید می کند .

۱۲ یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ ءَاتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم .

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظوراز « کِتاب » در این جا « تورات » است ، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده اند .(۱)

ص: ۸۲

۱- به تفسیر « آلوسی » و تفسیر « قُرطُبی » ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام تر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجراکنـد و به تمام آن عمل نمایـد و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی ، فردی و اجتماعی ، بهره گیرد .

اصولاً هیـچ « کتاب » و « مکتبی » را بـدون قوت و قـدرت و قاطعیت پیروانش نمی توان اجرا کرد ، این درسـی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه « اللّه » .

بعد از این دستور ، به مواهب ده گانه ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد ، اشاره می کند .

وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید

کلمه « قوت » در جمله « یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ » همان گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قـدرت های مادی

و معنوی ، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه ، امکان پذیر نیست ، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد .

گرچه مخاطب در این جا « یحیی » است ، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود :

در آیه ۱۴۵ اعراف ، موسی مأموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد : « فَخُذْها بِقُوَّةٍ » .

و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود : « خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ » که نشان می دهد این یک حکم عام برای همگان است ، نه شخص یا اشخاص معینی .

اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است : « وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ : آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید » .

ص: ۸۴

به هر حال این آیه پاسخی است به همه آن ها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد و یا می خواهند با سازش کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند .

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد ، ولی می دانیم همیشه در انسان ها افراد استثنایی وجود داشته اند ، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحی فشرده تر کند و در سال های کمتری خلاصه نماید ، همان گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است ، در حالی که می دانیم حضرت مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود ، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان های بزرگسال بود ، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد .

از این جا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند که چرا بعضی از آن ها در سنین کم به مقام امامت رسیدند ، نادرست است .

در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمّد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید : به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر بازمی گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم ، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم ، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: « ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است ، گاه می فرماید : " وَ اتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا : ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم "و گاه درباره انسان هامی فرماید : " حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَهً ... : هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید ... " بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد . »(۱)

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۵ .

ضمنـا این آیه پاسـخ دنـدان شـکنی است برای خرده گیرانی که می گوینـدعلی نخستین کسـی نبودکه از میـان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد ، چراکه در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست .

۱۳ وَ حَنانا مِنْ لَدُنّا وَ زَکوةً وَ کانَ تَقِیّا

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود .

«حَنان» در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است .

«زکات» معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی ها را در بر خواهد گرفت.

شهادت حضرت یحیی

ص: ۸۷

۱۴ وَ بَرّا بِولِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبّارا عَصِيّا

او نسبت به پدر و مادرش نيكوكار بود و جبار (و متكبر) و عصيانگر نبود .

۱۵ وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيّا

و سلام بر او آن روز كه تولد يافت و آن روز كه مى ميرد و آن روز كه زنده و برانگيخته مى شود.

نه تنها تولد يحيى شگفت انگيز بود ، مرگ او هم از پاره اى جهات عجيب بود ، غالب مورخان مسلمان و همچنين منابع معروف مسيحى جريان اين شهادت را چنين نقل كرده اند (هر چند اندك تفاوتى در خصوصيات آن در ميان آن ها ديده مى شود) .

يحيى قربانى روابط نامشروع يكى از طاغوت هاى زمان خود با يكى از محارم خويش شد، به اين ترتيب كه «هروديس» پادشاه هوسباز فلسطين ، عاشق « هيروديا » دختر برادر خود شد و زيبايى وى دل او را در گرو عشقى آتشين قرار داده ، لذا تصميم به ازدواج با او گرفت .

این خبر به پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه و آله یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد .

سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر « هیرودیا » رسید ، او که یحیی را بزرگ ترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد .

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی « هیرودیس » به او گفت : « هرآرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت » .

« هیرودیا » گفت : من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم ، زیرا او نام من و تو را بر سرزبان ها انداخته و همه مردم به عیب جویی ما نشسته اند ، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطرم شاد گردد ، باید این عمل را انجام دهی .

« هیرودیس » که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید ، بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی رانزدآن زن بدکار حاضرساختند، اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامان او راگرفت.

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می فرمود : « از پستی های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند » .

یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است ، چراکه یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است .

سرآغاز تولد مسیح

۱۶ وَاذْكُرْفِي الْكِتابِ مَرْيَمَ اِذِانْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِها مَكانا شَرْقِيّا

در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یادآر ، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت .

کلمه « اِنْتَبِذَتْ » از ماده « نَبْذ » به گفته « راغب » به معنی دورانداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند ، از جمع ، کناره گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود .

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هرگونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکنـد ، به همین جهت طرف شـرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تربودبرگزید .

۱۷ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجابا فَاَرْسَلْنا اِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِيّا

و حجـابی میـان خود و آن ها افکنـد (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشـد) در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی ازفرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد .

ص: ۹۱

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده ، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتوانـد به عبـادت پروردگـار و راز و نیاز بااو پردازد، یا برای این بوده است که می خواسـته شسـتشو و غسل کنـد ؟ آیه ازاین نظرساکت است.

به هر حال « در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشـتگان بزرگ) را به سوی او فرسـتادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد » .

« تَمَثُّل » چیست ؟

« تَمَثُّل » در اصل از ماده « مُثُول » به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و « مُمَثَّل » به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد ، بنابراین « تَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا » مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد .

بـدون شـک معنی این سـخن آن نیست که جبرئیل ، صورتا و سـیرتا تبـدیل به یک انسان شـد ، چراکه چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست ، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمـد ، هر چند سـیرت او همان فرشـته بود ، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت ، چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتا .

۱۸ قالَتْ اِنّی اَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیّا

او (سخت ترسید و) گفت : من به خدای رحمن از تو پناه می برم ، اگر پرهیزکار هستی .

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد ، مریمی که همواره پاکدامن زیسته ، در دامان پاکان پرورش یافته و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است ، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد ؟ لذا بلافاصله صدا زد : « من به خدای رحمان از تو پناه می برم ، اگر پرهیزکار هستی » .

۱۹ قالَ اِنَّما اَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِاَهَبَ لَکِ غُلاما زَکِیّا

گفت: من فرستاده پروردگار توأم (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم .

ص: ۹۳

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار ، اما این حالت دیری نپایید ، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و « گفت : من فرستاده پروردگار توأم » .

این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد ، به قلب پاک مریم آرامش بخشید ، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد ،

چرا که بلافاصله افزود : «من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خُلْق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم» .

۲۰ قالَتْ اَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ اَکُ بَغِیّا

گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده ای هم نبوده ام .

ص: ۹۴

از شـنیدن این سـخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و « گفت : چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم ، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده ام ؟ »

او در این حال تنها به اسـباب عادی می اندیشـید و فکر می کرد برای این که زنی صاحب فرزنـد شود، دو راه بیشتر نـدارد ، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف ، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم ، نه تاکنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام ، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود .

۲۱ قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىَ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ ءَايَةً لِلنّاسِ وَ رَحْمَةً مِنّا وَ كانَ اَمْرا مَقْضِيّا

گفت : مطلب همین است پروردگـارت فرموده ، این کـار بر من سـهل و آسـان است ، ما می خواهیم او را نشانه ای برای مردم قراردهیم و رحمتی ازسوی ما باشد و این امری است

پایان یافته (و جای گفتگو ندارد) .

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیك پروردگار فرونشست ، او با صراحت به مریم « گفت : مطلب همین است پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است » .

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که دردنیا شبیه آن وجودنداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای، توکه آوای فرشتگان راکه شهادت به پاکیت می دادندشنیده ای،توکه می دانی جدت آدم از خاك آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبرداری؟

مریم درکشاکش سخت ترین طوفان های زندگی

۲۲ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكانا قَصِيّا

سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد .

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزندموعوددر رحم او جای گرفت.

در این که چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او ، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است ، چرا که نیازی به آن نبوده ، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است .

به هر حال « این امر سبب شده او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود » .

او در این حالت در میان یک بیم و امید ، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد ، گیرم چند روز یا چند ماهی از آن ها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم ، آخر چه خواهد شد ؟

چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود ، مگر این که آلوده دامان باشد ، من با این اتهام چه کنم ؟ و راستی برای دختری که سال ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده ، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است ، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد .

اما از سوی دیگر ، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است ، یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد ، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجزآسایی اورا آفریده، چگونه تنهایم خواهد گذاشت ؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند ؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده ام.

۲۳ فَاَجاءَهَا الْمَخاضُ اِلی جِذْعِ النَّخْلَهِ قالَتْ یالَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیا مَنْسِیّا

درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن قدر ناراحت شد که) گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم .

ص: ۹۸

هرچه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد ، درد سخت زاییدن به او دست داد ، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی ازانسان ها و خشک و بی آب و بی پناه.

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آن ها کمک کنند ، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند ، با آغاز درد زاییدن ، راه بیابان را پیش گرفت .

قرآن در این زمینه می گوید : « درد وضع حمل ، او را به کنار درخت خرمایی کشاند » .

تعبیر به « جِذْعِ النَّخْلَه » با توجه به این که « جِذْع » به معنی تنه درخت است ، نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود .

در این حالت ، طوفانی از غم و اندوه ، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت ، احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرا رسیده است ، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهدشد .

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار « گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم » .

بدیهی است تنها ترس تهمت های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد ، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود ، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، دربیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن ، وسیله برای نگاه داری مولود جدید ، این ها اموری بود که سخت او را تکان می داد .

۲۴ فَناديها مِنْ تَحْتِهَا اَلّا تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّا

ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش ، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است .

۲۵ وَ هُزّی اِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَبا جَنِیّا

و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر توفروریزد.

نظری به بالای سرت بیفکن ، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها ، شاخه هایش را زینت بخشیده اند « تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد » .

پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم

۲۶ فَکُلی وَاشْرَبی وَ قَرّی عَیْنافَاِمّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدا فَقُولی اِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْما فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ اِنْسِیّا

از(این غذای لذیذ) بخور و از (آن آب گوارا) بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان ها را دیدی با اشاره بگو : من برای خدای رحمان روزه

گرفته ام و با احدی امروز سخن نمی گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد) .

بعضی می پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود ؟

بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدمتا تحقق یافت و از آن تعبیر به « اِرْهاص » می کنند . (اِرْهاص به معنی معجزه مقدماتی است) .

ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ ها نیست ، چراکه ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را « کرامت » می گذاریم .

معجزه آن است که توأم با « تَحَدّی » (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد .

روزه سکوت

ظاهر آیات فوق نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به

سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی ، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند ، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود .

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام ، مشروع نیست .

از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده : «صَوْمُ السُّکُوتِ حَرامٌ : روزه سکوت حرام است » (۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است .

عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید

۲۷ فَاَتَتْ بِهقَوْمَهاتَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْجِئْتِ شَیْئا فَرِیّا

(مریم) او را در آغوش گرفته ، به سوی قومش آمد ،

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۷ ، صفحه ۳۹۰ .

گفتند : ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی .

« فَرِیّ » بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است .

« سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت ، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد » (فَاَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ) .

هنگامی که آن ها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند ، دهانشان از تعجب باز ماند ، آن ها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آن جا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری ، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند : حیف از آن سابقه درخشان ، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بد نام شد .

۲۸ یا اُخْتَ هرُونَ ما کانَ اَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ اُمُّکِ بَغِیّا

ای خواهر هارون ، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای .

این که آن ها به مریم گفتند : « ای خواهر هارون » موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است ، اما آن چه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود ، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هرکس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند:او برادر یا خواهر هارون است . مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است .(۱)

۲۹ فَاَشارَتْ اِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِى الْمَهْدِ صَبِيّا

۱- « نُورُالثَّقَلَيْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۳ .

(مریم) اشاره به او کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.

در این هنگـام ، مریم به فرمان خـدا سـکوت کرد ، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسـی کرد(فَاَشارَتْ اِلَیْهِ) .

اما این کار بیشتر تعجب آن هارا برانگیخت و شایـد جمعی آن را حمل بر سـخریه کردنـد و خشـمناک شدنـد، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی.

دربـاره « مَهْـِد » (گهواره) بحث کرده انـد که عیسـی هنوز به گهواره نرسـیده بود ، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت ، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد .

امّـا بایـد تـوجه داشت که واژه « مَهْـِد » چنـان که « راغب » در مفردات می گویـد ، به معنی جایگـاهی است که برای کـودک آماده می کنند ، خواه گهواره باشد یا دامان مادر و یا بستر و مَهْد و مِهاد هر دو در لغت به معنی

« اَلْمَکانُ الْمُمَهَّدُ الْم ـُوَطَّأُ : محل آماده شده و گسترده » (برای استراحت و خواب) آمده است .

۳۰ قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ اتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّا

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت : من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است .

به هر حال ، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتّی شاید عصبانی شدند ، آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت تر و سنگین تر است .

و این حالت چندان به طول نیانجامید ، چراکه آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و « گفت : من بنده خدایم ، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است » .

چگونه نوزاد سخن می گوید

طبق روال عادی ، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین

تولد سـخن نمی گوید ، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بـدن با یکدیگر دارد و این امور عادتا باید ماه ها بگذرد و تدریجا در کودکان فراهم گردد . ولی هیچ دلیل علمی هم بر محـال بودن این امر نـداریم تنهـا این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هسـتند ، یعنی همه خارق عادتنـد نه محال عقلی .

۳۱ وَ جَعَلَنی مُبارَکا اَیْنَ ما کُنْتُ وَ اَوْصانی بِالصَّلوهِ وَ الزَّکوهِ مادُمْتُ حَیّا

و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده ام کرده است .

۳۲ وَ بَرّا بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّارا شَقِیّا

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقیّ قرار نداده است .

« بَرّ » به معنی شخص نیکوکار است ، در حالی که « بِرّ » به معنی صفت نیکوکاری است .

« جَبّار » به کسـی می گوینـد که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسـی نسـبت به خود قائل نیست .

و نیز « جَبّار » به کسی می گویند که از روی خشم و غضب ، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر ، برطرف سازد که همه این ها صـفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است .

« شَـقِیّ » به کسـی گفته می شود که اسـباب گرفتـاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد و بعضـی آن را به کسـی که قبول نصیحت نمی کند ، تفسیر کرده اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست .

۳۳ وَالسَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَیَوْمَ اَمُوتُ وَ یَوْمَ اُبْعَثُ حَیّا

و سلام (خدا) بر من ، آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته می شوم .

این سه روز در زندگی انسان ، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک

است که سلامت در آن ها جز به لطف خدا میّسر نمی شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح ، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد .

۳۴ ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُونَ

این است عیسی بن مریم،گفتار حقی که در آن تردیدمی کنند.

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد ، به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که درباره عیسی گفته اند ، پرداخته است .

مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندی خدا .

امّا این که قرآن می گوید : آن ها در این زمینه در شک و تردید هستند ، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است ، از یک سو گروهی گمراه در پاکی مادر او

شـك و ترديـد كردنـد و از سوى ديگر گروهى در اين كه او يک انسان باشـد ، اظهار شك نمودنـد ، حتّى همين گروه نيز به شعبه هاى مختلف تقسـيم شدند ، بعضـى او را صريحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانى و جسمانى، حقيقى نه مجازى) و به دنبال آن مسأله تثليث و خدايان سه گانه را به وجود آوردند .

بعضى مسأله تثليث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند كه بايد تعبدا آن را پذيرفت و بعضى براى توجيه منطقى آن به سخنان بى اساسى دست زدند ، خلاصه همه آن ها چون نديدند حقيقت،يا چون نخواستندحقيقت، ره افسانه زدند .(۱)

مگر فرزند براى خدا ممكن است

۳۵ ما كانَ لِلّهِ اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ اِذا قَضى اَمْرا فَاِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

۱- در زمينه تثليث نصارى و خرافاتى كه مسـيحيان در اين زمينه به هم بافته اند به جلد ۴ تفسير نمونه صفحه ۲۲۴ ذيل آيه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرماييد .

هرگز برای خـدا شایسـته نبود فرزنـدی انتخاب کنـد ، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهـد،می گوید:موجودباش، آن هم موجود می شود .

دارا بودن فرزنـد ، آن چنـان که مسـیحیان در مورد خـدا می پندارنـد ، بـا قـداست مقام پروردگار سازگار نیست ، از یک سـو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است .

۳۶ وَ اِنَّ اللّهَ رَبّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ

و خداوند پروردگار من و شماست ، او را پرستش کنید ، این است راه راست .

آخرین سـخن عیسـی بعـد از معرفی خویش بـا صـفاتی که گفته شـد این است که بر مسـأله توحیـد، مخصوصادر زمینه عبادت تأکید کرده است . و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود باهرگونه

شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه جا تأکیدبرتوحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم .(۱)

۳۷ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظيمٍ

ولی(بعد از او)گروه هااز میان پیروان او اختلاف کردند وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز) .

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهدکه آن ها تا چه اندازه بعداز حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند « این اختلافات به اندازه ای بالا گرفت که " قسطنطین " امپراطور روم مجمعی از "أُسْقُفْها" (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آن ها است ، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آن ها بودند ، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده ، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت .

۱- به « تفسیر نمونه » جلد ۴ ، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود .

بعضی گفتند : او خدا است که به زمین نازل شده است ، عده ای را زنده کرده و عده ای را میرانده ، سپس به آسمان صعود کرده است . بعضی دیگر گفتند : او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند : او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است ، اَبْ و اِبْن و روُح الْقُدُس (خدای پدر ، خدای پسر و روح القدس) و بعضی دیگر گفتند : او سومین آن سه نفر است : خداوند معبود است ، او هم معبود و مادرش هم معبود .

سرانجام بعضی گفتند : او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند : به طوری که اتّفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد ، بزرگ ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود

که امپراطور آن را به عنوان یـک اکثریت نسبی پـذیرفت و به عنوان عقیـده رسـمی از آن دفـاع کرد و بقیه را کنـار گـذاشت ، اماعقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت . » (۱)

۳۸ اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا لکِنِ الظّالِمُونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ

چه گوش هـای شـنوا و چه چشم هـای بینـایی (در آن روز) که نزد ما می آینـد پیـدا می کننـد؟ ولی این سـتمگران امروز در گمراهی آشکارند .

روشن است که در عالم آخرت پرده ها از برابر چشم ها کنار می رود و گوش ها شنوا می شود ، چراکه آثار حق در آن جا به مراتب از عالم دنیا آشـکارتر است ، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال ، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می شوند ،

۱- « تفسیر فی ظلال » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۳۶ .

ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آن ها مفید نیست .

رستاخیز روز حسرت و تأسف

۳۹ وَ اَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَهِ اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ

آن ها رااز روزحسرت (روز رستاخیزکه برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیزپایان می یابد، در حالی که آن ها در غفلتند و ایمان نمی آورند .

روز قیامت نام های مختلفی در قرآن مجید دارد ، از جمله «یَوْمَ الْحَسْرَهِ » هم نیکوکاران تأسف می خورند ، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران ، چراکه پرده ها کنار می رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود .

در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله« اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ » چنین نقل شده : « خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند » .(۱)

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

۴۰ اِنّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها وَ اِلَیْنا یُرْجَعُونَ

ما زمین و تمام کسانی راکه برآن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما بازمی گردند .

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد که این اموال که در اختیار خود آن ها است، جاودانی نیست، همان گونه که حیات خود آن ها هم جاودانی نمی باشد، بلکه وارث نهایی همه این ها خدا است . اگر کسی به این واقعیت ، مؤمن و معتقد باشد ، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود ، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد ؟

۴۱ وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِبْراهیمَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقا نَبِیّا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود .

کلمه « صِدّیق » صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است ، بعضی گفته اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید .

این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده ، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است.

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم

۴۲ اِذْ قالَ لِاَبیهِ یا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئا

هنگامی که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند ؟

«اَب» درلغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است.

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت پرستی است ، چراکه یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله « دفع ضرر محتمل » کرده اند .

او به عمویش آزر می گوید : «چرا تو به سراغ معبودی می روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد».

در حقیقت ابراهیم در این جا دعوتش را از عمویش شروع می کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم تر است ، همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند ، همان گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می خوانیم : « وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ »

دلیل پیروی از عالم

۴۳ یا اَبَتِ اِنّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی اَهْدِکَ صِراطا سَوِیّا

ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تورا به راه راست هدایت کنم .

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می کند ، با این که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ تر بوده و در آن جامعه سرشناس تر و دلیل آن را چنین ذکر می کند « که من علمی دارم که نزد تو نیست » (قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ) .

این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آن ها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد ، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود ، بلکه از اساسی ترین مسأله اصول دین سخن می گفت ، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی های دانشمند استفاده کرد ، تا هدایت به صراط سَوِیّ که همان «صراط مستقیم» است ، حاصل گردد .

سوره مَریَم

۴۴ یا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّا

ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود .

البته پیدا است که منظور از عبادت در این جا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می شود .

معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت وپرستش او محسوب می شود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده : « مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَاِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ اِنْ کانَ

النّاطِقُ عَنْ اِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ اِبْلیسَ : کسی که به سخن سخن گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت کرده » .(۱)

به هر حال ابراهیم می خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی تواند باشد یا خط اللّه و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم گیری کند و خیر و صلاح خودرا دور از تعصب ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

۴۵ یا اَبَتِ اِنّی اَخافُ اَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیّا

ای پدر ، من از این می ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی .

۱- « سفینهُ الْبِحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۵ (ماده عَبَدَ) .

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در این جا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می سازد و از سوی دیگر جمله « اَنْ یَمَسَّکَ » نشان می دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک ترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به « عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ » اشاره به این نکته می کند کار تو به واسطه این شرک و بت پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می گیرد و مجازاتت می کند ، ببین چه کار وحشتناکی انجام می دهی .

و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش ، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است .

رفتارمنطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده ، به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف ، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق ، منطقی آمیخته با احترام ، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد ، چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد ، هر چند عده ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آن ها جدا است و باید برخورد دیگری با آن ها داشت .

ص: ۱۲۳

۴۶ قالَ اَراغِبٌ اَنْتَ عَنْ ءَالِهَتی یا اِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیّا

گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی ؟ اگر (ازاین کار) دست برنداری تو راسنگسارمی کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو .

کلمه « مَلِیّا » به گفته « راغب » در « مفردات » از ماده اِمْلاء به معنی مهلت دادن طولانی آمـده است و در این جا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو .

نه تنها دلسوزی های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان ، سخت برآشفت .

جالب این که اولاً « آزر » حتی مایل نبود تعبیر انکار بت ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آن ها را بر زبان آورد ، بلکه به همین اندازه گفت: « آیا تو روی گردان از بت ها هستی » مبادا به بت ها جسارت شود ، ثانیا : به هنگام تهدید ابراهیم ، او را به سنگسار کردن تهدید نمود ، آن هم با تأکیدی که از « لام » و « نون تأکید ثقلیه » در « لَأَرْجُمَنَّکَ » استفاده می شود و می دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است . ثالثا : به این تهدید مشروط قناعت نکرد ، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیرقابل تحمل شمرد و به او گفت: برای همیشه ازنظرم دورشو .

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند و در فارسی گاهی به جای آن « گورت را گم کن » می گوییم ، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو ، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم .

ص: ۱۲۵

۴۷ قالَ سَلامٌ عَلَيْکَ سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبّی اِنَّهُ کانَ بی حَفِيّا

(ابراهیم) گفت : سلام بر تو ، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می کنم ، چراکه او نسبت به من مهربان است .

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد ، ابراهیم ، « آزر » را ترک گفت .

در واقع ، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر ، مقابله به ضد نمود ، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد .

در این جا سؤالی مطرح می شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد ، با این که می دانیم آزر ، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است .

پاسخ این سؤال به طور مشروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکرشده است (تفسیرنمونه، جلد۸ صفحه ۱۰۶) .

۴۸ وَ اَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ اَدْعُوا رَبّی عَسی اَلاّ اَکُونَ بِدُعاءِ رَبّی شَقِيّا

و از شما و آن چه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند .

۴۹ فَلَمَّااعْتَزَلَهُمْ وَمایَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنالَهُ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنا نَبِیّا

هنگامی که از آن ها و از آن چه غیر خدا می پرستیدند، کناره گیری کرد ، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم .

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام تر باقی ماند ، همواره منادی توحید بود ، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند ، اما او سرانجام تنها نماند ، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد ، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند .

گرچه مـدت زیـادی طول کشـید که خداونـد اسـحاق و سـپس یعقوب (فرزنـد اسـحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ ، فرزنـدی همچون اسـحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند ، نتیجه آن اسـتقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت ها و کناره گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد .

۵۰ وَوَهَبْنالَهُمْ مِنْ رَحْمَتِناوَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا

و از رحمت خود به آن ها ارزانی داشتیم و برای آن ها نام نیک و مقام مقبول وبرجسته(در میان همه امت ها)قرار دادیم.

این در حقیقت پاسـخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است : « وَاجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْاخَرینَ : خدایا برای من لسان صدق در امت های آینده قرار ده »

در واقع آن ها می خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند ، امّا بر عکس ، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری ها و اسـتقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشـتند ، آن چنـان آن هـا را بلنـد آوازه سـاخت که همـواره بر زبـان هـای مردم جهـان قرار داشـته و دارنـد و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند .

ص: ۱۲۸

« لِسـان » در این گونه موارد به معنی یـادی است که از انسـان در میـان مردم می شود و هنگـامی که آن را اضافه به « صِدْق » کنیم و لِسـانَ صِدْقٍ بگوییم معنی یـاد خیر و نـام نیـک و خـاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه « عَلِیّا » که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود ، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند .

ناگفته پیـدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا ، خواهش دل خویش را برآورد ، بلکه هدفش این است که دشـمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد ، برای همیشه از خاطره ها محو کنند .

ص: ۱۲۹

در روایتی از امیر مؤمنان علی می خوانیم : « لِسانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی النّاسِ خَیْرٌ مِنَ الْمالِ یَأْکُلُهُ وَ یُورِثُهُ : خاطره خوب و نـام نیکی که خداونـد برای کسـی در میـان مردم قرار دهـد از ثروت فراوانی که هم خـودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد ، بهتر و برتر است » .(۱)

اصولاً قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم ، می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه های آن را فراوان دیده ایم .

در این جـا سؤالی پیش می آیـد که چگونه در این آیه موهبت وجود اسـماعیل ، نخسـتین فرزنـد بزرگوار ابراهیم اصـلاً مطرح نشده ، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است ، صریحا آمده است ؟

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۹ .

و در جای دیگر از قرآن وجود اسـماعیل ، ضـمن مواهب ابراهیم بیان شـده ، آن جا که از زبان ابراهیم می گویـد : « اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ اِسْماعیلَ وَ اِسْحاقَ : شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید » (۳۹ / ابراهیم) .

پاسخ این سؤال چنین است که : علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسـماعیل و بخشـی از صـفات برجسـته او مسـتقلاً آمده است ، منظـور از آیه فوق آن است که ادامه و تسـلسل نبوت را در دودمـان ابراهیم بیـان کنـد و نشـان دهـد چگونه این حسـن شهرت و نام نیک و تاریـخ بزرگ او به وسـیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعـد از دیگری به وجود آمدنـد ، تحقق یافت و می دانیم که بسـیاری از پیامبران از دودمان اسـحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمـده اند، هرچنداز دودمان اسـماعیل نیز بزرگ ترین پیامبران یعنی پیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله قـدم به عرصه هستی گـذارد ، ولی تسـلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود .

لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می خوانیم : « وَ وَهَبْنا لَهُ اِسْحاقَ

وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنـا فی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْکِتابَ: ما به او اسـحاق و یعقوب را بخشـیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسـمانی قرار دادیم ».

موسی پیامبری مخلص و برگزیده

۵۱ وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی اِنَّهُ کانَ مُخْلَصا وَ کانَ رَسُولاً نَبِیّا

در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن ، که او مخلص بود و رسول و پیامبر والا مقامی .

« نَبِیّا » در این جـا اشـاره به علو مقـام و رفعت شـأن این پیـامبر بزرگ است ، زیرا این واژه در اصل از « نَبْوه » به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده است . موسـی به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جایی رسید که « پروردگار او را خالص و پاک ساخت » و مسـلما کسـی که به چنین مقامی برسـد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهـد بود ، چراکه شـیطان با تمام اصـراری که برای منحرف ساختن بنـدگان خـدا دارد ، خودش اعتراف می کنـدکه قدرت برگمراه کردن «مُخْلَصـین» ندارد : « قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصـینَ: گفت: سوگند به عزتت همه آن هارا گمراه می کنم مگربندگان مخلَصت »(۸۲ و ۸۳/ص) .

فرق رسول و نبی

« رَسُول » در اصل به معنی کسی است که مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده ، تا آنان را ابلاغ کند و « نَبِیّ » بنابر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد و بنابر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است ، این از نظر لغت .

اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که « رَسُول » کسی است که صاحب آیین و مأمور ابلاغ باشد ، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید ، اما « نَبیّ » دریافت وحی می کند ، ولی موظف به ابلاغ آن نیست ، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است و یا اگر از او سؤال کنند ، پاسخ می گوید .

به تعبیر دیگر «نَبیّ» همانند طبیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرایی بیماران است، او به دنبال بیمار نمی رود ، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند .

ص: ۱۳۳

امارسول هماننـد طبیبی است سَیّار و به تعبیری که علی در نهـج البلاغه درباره پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله فرموده:«طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه».(۱)

از روایـاتی که در این زمینه به مـا رسـیده و مرحوم کلینی در کتـاب « اصول کـافی » در بـاب « طَبَقاتُ الْاَنْبِیاءِ وَ الرُّسُلِ » و باب «اَلْفَرْقُ بَیْنَ النَّبِیِّ وَ الرُّسُلِ» آورده است ، چنین اسـتفاده می شود که « نَبیّ » کسـی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود .

اما « رَسُول » کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته ، خود او را هم مشاهده می کند .(۲)

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۰۸ .

۲- « اصول کافی »، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴ (چاپ دار الکتب الاسلامیه) .

۵۲ وَ نادَيْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِيّا

ما اورا ازطرف راست (كوه) طور فراخوانديم و اورا نزديك ساختيم و با او سخن گفتيم.

« نَجِىّ » به معنى « مُناجى » كسى است كه با ديگرى به نحوى سخن در گوشى دارد ، در اين جا خداوند نخست موسى را از فاصله دورى صدا زد و بعد كه نزديك شد ، با او به نَجْوى پرداخت (ناگفته پيدا است كه خداوند نه زبانى دارد و نه مكانى بلكه امواج صوتى در فضا ايجاد مى كند و با بنده اى همچون موسى سخن مى گويد) .

درآن شب تاريك و پر وحشتى كه با همسرش از بيابان هاى «مدين» گذشته و به سوى مصر در حركت بود، به همسرش درد وضع حمل دست داد و گرفتار سرماى شديدى شد و به دنبال شعله آتشى در حركت بود ، ناگهان برقى از دور درخشيد و ندايى برخاست و به موسى

فرمان رسالت داده شد و این بزرگ ترین افتخار و شیرین ترین لحظه در عمر او بود.

اسماعیل پیامبر صادق الوعد

۵۳ وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا اَخاهُ هرُونَ نَبِیّا

و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم .

۵۴ وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِسْماعیلَ اِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولاً نَبِیّا

درکتاب آسمانی خودازاسماعیل یادکن که اودر وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود .

۵۵ وَ کانَ یَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلوهِ وَ الزَّکوهِ وَ کانَ عِنْدَ رَبِّه مَرْضِیّا

او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود .

در این دوآیه به «صادِقُ الْوَعْد» بودن، پیامبر عالی مقام بودن ، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه بـا خلق خـدا برقرار نمودن و بالاـخره کارهایی انجام دادن که جلب خشـنودی خـدا را کنـد ، از صـفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است .

تکیه روی وفای به عهـد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت .

در حقیقت تا انسان « صادق » نباشد ، محال است به مقام والای رسالت برسد ، چراکه اولین شـرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کننـد ، مسأله صـدق پیامبر صـلی الله علیه و آله را به عنوان یک شـرط اساسـی پـذیرفته انـد، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.

ص: ۱۳۷

در روایتی می خوانیم : این که خداوند اسماعیل را ، « صادِقُ الْوَعْد » شمرده ، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود ، او نیامد ، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود ، هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت : من همواره در انتظار تو بودم .(۱)

بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد ، بلکه مفهومش این است که در عین ادامه برنامه هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود .

و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشتن است ، که از همه به انسان نزدیک تر می باشند ، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان «وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ » به بستگان نزدیکش پرداخت .(۲)

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۸۶ .

۲- ۲۱۴ / شعراء .

درآیه۱۳۲سوره طه نیزمی خوانیم:«وَأْمُرْاَهْلَکَ بِالصَّلوهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش » .

۵۶وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِدْریسَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقا نَبِیّا

و در این کتاب (نیز) از « ادریس » یاد کن ، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود .

« صِدّیق » به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است .

ادریس کیست ؟

طبق نقل بسیاری از مفسران ، « ادریس » جد پدر نوح است ، نام او در تورات « اُخْنُوخ » و در عربی « اِدْریس » می باشد که بعضی آن را از ماده « درس » می دانند ، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت ، او علاوه بر مقام نبوت ، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسان ها آموخت .

ص: ۱۳۹

۵۷ وَ رَفَعْناهُ مَکانا عَلِیّا

و ما او را به مقام بلندی رساندیم .

در این که منظور ، عظمت مقام معنوی ادریس یا بلندی مکان حسی او است ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی همان گونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ می دانند و بعضی معتقدند که خداوند ادریس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر به « مَکانا عَلِیّا » را در آیه فوق اشاره به همین می دانند .

ولی اطلاق کلمه « مَکان » به مقامات معنوی ، امری متداول و معمول است ، در سوره یوسف آیه ۷۷ می خوانیم یوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند ، گفت : « اَنْتُمْ شَرٌّ مَکانا : شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید » .

۵۸ اوُلئِکَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبیّینَ مِنْ ذُرِّیَّهِ ءَادَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّهِ اِبْراهیمَ وَ اِسْرائیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنا
وَاجْتَبَیْنا اِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ اياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّدا وَ بُکِیّا

آن هاپیامبرانی بودندکه خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود ، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح برکشتی سوار کردیم و ازدودمان ابراهیم و یعقوب، از آن ها که هدایت کردیم و برگزیدیم ، آن ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد ، به خاک می افتادند و سجده می کردند ، در حالی که گریان بودند .

« سُجَّد » جمع « ساجِد » (سجده کننده) و « بُکِیّ » جمع باکی (گریه کننده) است .

حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه ، فرمود : « نَحْنُ عُنینا بِها :

ما مقصود از این آیه ایم » .(۱)

بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست ، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است .

در آیات گذشته سخن از « مریم » به میان آمد ، در حالی که او از انبیاء نبود ، او از کسانی بود که در جمله « مِمَّنْ هَدَیْنا » داخل است و از مصادیق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی، مصداق یا مصداق هایی داشته و دارد .

به همین جهت در آیه ۶۹ سوره نساء نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمت های خدا را منحصر به پیامبران ندانسته ، بلکه «صِدّیقین» و «شُهَداء» را نیز بر آن می افزاید : (فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ) .

در آیه ۷۵ سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه موردبحث.

« صِدّيقَه » تعبير می كند و می گويد : « وَ اُمُّهُ صِدّيقَةٌ » .

با اين كه همه اين پيامبران از فرزنـدان آدم بودند ، ولی با توجه به نزديكی آن ها به يكی از پيامبران بزرگ ، از آنان به عنوان « ذريه ابراهيم و اسـرائيل » يـاد شـده و به اين ترتيب منظـور از «ذريه آدم» در اين آيه، ادريس است كه طبق مشـهور، جـد نوح پيامبر بود و منظور از «ذريه كسانی كه با نوح بر كشتی سوار شدنـد» ابراهيم است ، زيرا ابراهيم از فرزنـدان سام (فرزنـد نوح) بوده .

و منظور از « ذريه ابراهيم » اسـحاق و اسـماعيل و يعقوب است و منظور از « ذريه اسرائيل » ، موسی و هارون و زكريا و يحيی و عيسی می باشد كه در آيات گذشته به حالات آن ها و بسياری از صفات برجسته شان اشاره شده است .

سپس اين بحث را با ياد پيروان راستين اين پيامبران بزرگ تكميل كرده ، می گويد : (وَ مِمَّنْ هَدَيْنا ...) .

۵۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضاعُوا الصَّلوهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّا

اما بعداز آن ها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید .

« خَلْف » به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح « ناخلف » است ، در حالی که « خَلَف » به معنی جانشین شدن و همچنین فرزند صالح است .

منظوراز «اِضاعَه صَلاه» دراین جاانجام دادن اعمالی است که نماز را در جامعه ضایع کند .

چرا از میان تمام عبادات ، روی نماز در این جا انگشت گذارده شده ؟ شاید دلیل آن این باشد که « نماز » چنان که می دانیم سدّی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد ، غوطه ور شدن در شهوات ، نتیجه قطعی آن است و به تعبیر دیگر ، همان گونه که پیامبران ، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان ازفراموش کردن یاد خدا شروع شد.

ص: ۱۴۴

توصیفی از بهشت

۶۰ اِلّاَمَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحافَاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا یُظْلَمُونَ شَیْئا

مگر آن هاکه توبه کننـد ، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین سـتمی به آن ها نخواهد شد .

۶۱ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدَالرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَیْبِ اِنَّهُ کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیّا

باغ هایی است جاودانی که خداونـد رحمان ، بنـدگانش را به آن وعـده داده است، هر چند آن را ندیده اند ، وعده خدا حتما تحقق یافتنی است .

« عَدْن » در لغت به معنی اقامت است و در این جا این مفهوم را

می رساند که ساکنان آن همیشه در آن « مقیم » خواهند بود . توصیف به «عَدْن» که به معنی همیشگی و جاودانی است ، دلیل بر این است که بهشت همچون باغ ها و نعمت های این جهان نیست که زایل شدنی باشد، زیرا چیزی که انسان را دررابطه بانعمت های بزرگ این جهان نگران می سازد ، این است که همه آن ها سرانجام زوال پذیرند ، اما این نگرانی در مورد نعمت های بهشتی وجود ندارد .

۶۲ لا یَسْمَعُونَ فیها لَغْوا اِلّا سَلاما وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فیها بُکْرَهً وَ عَشِیّا

آن ها هرگز درآن جا گفتارلغو و بیهوده ای نمی شنوند و جز سلام در آن جا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آن ها در بهشت مقرراست .

« سَلام » به معنی وسیع کلمه دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد .

به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می کند ، می گوید :

(وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فیها بُکْرَهً وَ عَشِیّا) .

این جمله دو سؤال را برمی انگیزد :

نخست این که : مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد ؟

پاسخ این سؤال در روایات اسلامی چنین آمده است: گرچه در بهشت همواره نور و روشنایی است ، اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص می دهند .

سؤال دیگر این که : از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزی ها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد ، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آن ها می آید ؟

پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می توان دریافت ، آن جا که می فرماید : « وَ تُعْطیهُمْ طَرْفُ الْهَدایا مِنَ اللّهِ لِمَواقیتِ الصَّلوهِ الَّتی کانُوا یُصَلُّونَ فیها مِنَ الدُّنْیا : هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی

که در این دنیا نماز می خواندند ، به آن ها در بهشت می رسد » .(1)

از این حدیث استفاده می شود که این هدایای ممتاز به گونه ای هستند که به هیچ وجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد ، نعمت هایی است بسیار پرارزش که علاوه بر نعمت های معمول بهشتی، صبح وشام به آن ها اهداءمی گردد .

۶۳ تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ کانَ تَقِیّا

این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزکار می دهیم .

و به این ترتیب کلیدِ درِ بهشت با تمام آن نعمت ها که گذشت چیزی جز « تقوا » نیست .

باز در این جا به کلمه «ارث» برخورد می کنیم که معمولاً به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال می یابد ،

۱- « تفسیر روح المعانی » ، جلد ۱۶ ، صفحه ۱۰۳ .

در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهرا در کار نیست .

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان گفت :

« ارث » از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به « بازماندگانش » نمی باشد .

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد ، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».(۱)

با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید

۹۶ اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّا

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد۲ صفحه۳۱ و جلد۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۱۷۷ .

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، خداوند رحمن محبت آن ها را در دل ها می افکند .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : «هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید : من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار ، جبرئیل او را دوست خواهد داشت ، سپس در آسمان ها ندا می دهد که : ای اهل آسمان ، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود .

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید : من از او متنفّرم، اورا دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان هاندامی دهدکه خداونداز او متنفر است، اورا دشمن دارید، همه اهل آسمان هااز اومتنفرمی شوند،سپس انعکاس این تنفردرزمین خواهدبود».(۱)

۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری ازکتب تفسیرآمده است،ولی مامتنی را انتخاب کردیم که درتفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از « احمد » و « مسلم » و « بخاری » نقل شده .

این حـدیث پرمعنی نشان می دهـد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسـعت عالم هستی و شـعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی گیرد ، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد ، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان هایی که در زمین هستند ، پرتوافکن می شود .

محبت علی در دل های مؤمنان

در بسـیاری از کتب حـدیث و تفسـیر اهل تسـنن (علاوه بر شـیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنِ وُدّا) از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل شـده است که نشان می دهـد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل گردیده است ، از جمله « علامه زمخشری » در کشاف و « سبط ابن الجوزی » در تذکره و « گنجی شافعی » و « قرطبی » در تفسیر

ص: ۱۵۱

مشهورش و « محب الدین طبری » در ذخائر العُقْبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در دُرالمنثور و «هیثمی» در در صَواعِقُ الْمُحْرِقَهِ و « آلوسی » در روح المعانی را می توان نام برد ، از جمله :

« ثعلبی » در تفسیر خود از « براء بن عازب » چنین نقل می کند : رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود : « قُلِ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْدا وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ مَوَدَّهً ، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَعالی : "اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّا ": بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرارده و دردل های مؤمنان مودت مرابیفکن، در این هنگام، آیه "اِنَّ الَّذینَ امَنُوا ..." نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل های مؤمنان قرار می دهد » .(۲)

۱- طبق نقل « احقاق الحق »، جلد ۳ ، صفحه ۸۳ تا ۸۶ .

۲- طبق نقل « احقاق الحق »، جلد ۳ ، صفحه ۸۳ تا ۸۶ .

شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده : « اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد ، دوست نخواهد داشت ،این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است : ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت » .(۱)

نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب ، نخواهد بود .

ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است

اشاره

ص: ۱۵۳

۱- « روح المعانی » جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و « مجمع البیان » جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین « نهج البلاغه » کلمات قصار کلمه ۴۵ .

۹۷ فَاِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقینَ وَ تُنْذِرَ بِه قَوْما لُدّا

ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی .

«لُدّ» جمع « اَلَدّ » به معنی دشـمنی است که خصومت شدید دارد و به کسانی گفته می شودکه دردشمنی کردن متعصب،لجوج وبی منطق هستند.

« یَسَّرْنـاهُ » از مـاده « تَیْسـیر » به معنی تسـهیل است ، خداونـد در این جمله می فرمایـد : « مـا قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی » این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد :

از این نظر که قرآن ، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش ها دل انگیز و تلاوت آن بر زبان ها آسان است .

از نظر این که خداوند آن چنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده بود که به آسانی و درهمه جا و برای حل هرمشکل، از آن استفاده می کرد و پیوسته بر مؤمنان تلاوت می نمود .

ص: ۱۵۴

از نظر محتوا که در عین عمیق و پر مایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است ، اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده ، خود نشانه ای است از آن چه در آیه فوق می خوانیم که بر اثر یک امداد الهی ، صورت گرفته است .

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است : « وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ : ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پند گیرنده ای هست » .

۹۸ وَ کَمْ اَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزا

چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنهکاری) را قبل از آن ها هلاک کردیم ، آیا احدی از آن ها را احساس می کنی یا کمترین صدایی از آنان می شنوی .

« رِکْز » به معنی صـدای آهسـته است و به چیزهـایی که در زیر زمین پنهـان می کننـد « رِکـاز » گفته می شود ، یعنی این اقوام ستمگر و دشـمنان سرسخت حق و حقیقت آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد .

پایان سوره مَریَم

سوره طه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طه

طه .

« طه » به معنی « یا رَجُل » (ای مرد) است و در پاره ای از اشعار عرب نیز به کلمه « طه » برخورد می کنیم که مفهومی شبیه « یا رجل » و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد .(۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : "طه" از اسامی پیامبر است و معنی آن " یا طالِبَ الْحَقِّ ، اَلْهادی اِلَیْهِ" : ای کسی که طالب حقی و هدایت کننده به سوی آنی » .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

از این حدیث چنین برمی آید که « طه » مرکب از دو حرف رمزی است « طا » اشاره به « طالِبُ الْحَقِّ » و « ها » اشاره به « هادی اِلَیْهِ » می باشد . استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصا در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

کلمه « طه » مانند « یس » بر اثر گذشت زمان ، تدریجا به صورت « اسم خاص » برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درآمده است ، تا آن جا که آل پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز « آل طه » می گویند و از حضرت مهدی در دعای ندبه « یَابْنَ طه » تعبیر شده است .

سوره طه

این قدر خود را به زحمت نیفکن

۲ ما اَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی.

« تَشْقی » از ماده « شَقاوَت » بر ضد « سَعادَت » است ، ولی همان گونه که « راغب » در « مفردات » می گوید : گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق ، منظور همین است ، همان گونه که شأن نزول ها نیز حکایت از آن می کند .

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او ، از بهترین کارها است ، ولی هر کار حسابی دارد ، عبادت هم حساب دارد ، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود .

۳ اِلّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى

فقط آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم .

تعبیر به « تَذْكِرَه » از یک سو « لِمَنْ يَخْشى » از سوی دیگر ، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد : تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد ، آن چنان که گویی مطلبی را یادآوری می کند .

نمی گوییم تمام علوم و دانش ها را انسان قبلاً می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آن چنان که از افلاطون نقل می کنند) بلکه می گوییم مایه اصلی آن ها در سرشت آدمی نهفته است .

ص: ۱۵۹

۴ تَنْزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمواتِ الْعُلی

این قرآن ازسوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمان های بلند است .

در حقیقت این توصیف ، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمان ها به معنی وسیع کلمه .

خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته ، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پربار است .

۵ اَلرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی

او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است .

« عَرْش » در لغت به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخت های بلند پایه مانند تخت های سلاطین نیز عرش اطلاق می شود .

در داستان « سلیمان » می خوانیم: « اَیُّکُمْ یَأْتینی بِعَرْشِها : کدام یک ازشمامی توانید تخت او(بلقیس)را برای من حاضر کنید » (۳۸/ نمل) .

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر ، بلکه منظور از « عرش خدا » مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می شود .

بنابراین « اِسْتَوی عَلَی الْعَرْشَ » ، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است .

اصولاً ـ کلمه « عَرْش » در لغت عرب و « تخت » در فارسی غالبا کنایه از قدرت می باشد ، مثلًا می گوییم : فلان کس را از تخت فروکشیدند ، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند ، یا در عربی می گوییم : «ثُلَّ عَرْشُهُ : تختش فرو ریخت » .(۱)

۱- در جلد ۶ « تفسیر نمونه » صفحه ۲۰۴ نیز در این باره بحث شده است .

۶ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری

از آن اوست آن چه در آسمان ها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین وجود دارد .

« ثَری » در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آن جا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می خشکد ، ولی طبقه زیرین غالبا مرطوب است ، به این طبقه ، « ثَری » گفته می شود و به این ترتیب « ما تَحْتَ الثَّری » به معنی اعماق زمین و جوف آن است که همه آن ها مملوک مالِکُ الْمُلُوک و خالق عالم هستی است .

۷ وَ اِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفی

اگر سخن آشکارا بگویی (یا مخفی کنی) او پنهان ها و حتی پنهان تر از آن را نیز می داند .

در حـديثى از امام باقر و صادق مى خوانيم : « سـرّ آن است كه در دل پنهان نموده اى و اخفى آن است كه به خاطرت آمـده ، اما فراموش كرده اى » .(1)

نام های نیک خدا

8 اَللّهُ لا اِلهَ اِلّا هُوَ لَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنى

او خداوندى است كه معبودى جز او نيست و براى او نام هاى نيك است .

تعبير به « اَسْـماءِ حُسْـنى » هم در آيات قرآن و هم در كتب حديث كرارا آمده است ، اين تعبير در اصل به معنى نام هاى نيك است ، بديهى است كه همه نام هاى پروردگار نيك است، ولى از آن جا كه در ميان اسماء و صفات خدا بعضى داراى اهميت بيشترى است ، به عنوان « اَسْماءِ حُسْنى » ناميده شده است .

1- « مجمع البيان » ، ذيل آيه مورد بحث .

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه علیهم السلام به ما رسیده می خوانیم : خداوند دارای ۹۹اسم است، هرکس اورا به این نام هابخواند دعایش مستجاب می شود و هرکس آن هارا احصا کند ، اهل بهشت است ، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود .

به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نام ها همان « تَخَلُّق » به این صفات است ، نه تنها ذکر الفاظ آن ها ، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال این ها ، تَخَلُّق پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۲۵ ۲۸ مراجعه فرمایید) .

توجه به نعمت های الهی بهترین راه خداشناسی است

۵۳ اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْدا وَ سَلَکَ لَکُمْ فیها سُبُلًا وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِه اَزْواجا مِنْ نَباتٍ شَتّی

همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم .

کلمه « مَهْد » و « مِهاد » هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه « مَهْد » به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن) . گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است و در این گاهواره همه وسایل زندگی و تغذیه او فراهم است .

۵۴ کُلُوا وَ ارْعَوْا اَنْعامَکُمْ اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِاُولِی النُّهی

هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را درآن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل .

« نُهی » جمع « نُهْیَه » در اصل از ماده « نَهْی » (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را اززشتی ها نهی می کند.

اشاره به این که فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسایل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود .

و در پایان در حالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده می فرماید : « اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِاُولِی النُّهی » .

هرگونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست ، بلکه عقل و اندیشه های مسؤول می تواند به این واقعیت پی ببرد .

درتفسیر«اُولُواالنُّهی»درحدیثی که دراصول کافی ازپیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می خوانیم : « اِنَّ خِیارَکُمْ اُولُوا النُّهی ، قیلَ یا رَسُولَ اللّهِ وَ مَنْ اُولُوا النُّهی ؟ قالَ هُمْ اُولُوا الْاَخْلاقِ الْحَسَنَهِ وَالْاَحلامِ الرَّزینَهِ وَ صِلَهُ الْاَرْحامِ وَ الْبَرَرَهُ بِالْاُمَّهاتِ وَ الْاباءِ وَ الْمُتَعاهِدینَ لِلْفُقَراءِ وَ الْجیرانِ وَ الْیَتامی وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ وَ یَفْشُونَ السَّلامَ فی الْعالَمِ وَ یُصَلُّونَ وَ النّاسُ نِیامٌ غافِلُونَ : بهترین شمااولواالنهی(صاحبان اندیشه های مسؤول)است،ازپیامبر صلی الله علیه و آله

پرسیدند : اولوا النهی کیانند ؟ فرمود : آن ها که دارای اخلاق حسنه و عقل های پر وزن هستند ، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران و کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان ، آن ها که گرسنگان را سیر می کنند ، صلح در جهان می گسترانند ، همان ها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند » .(۱)

۵۵ مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَهً اُخْری

ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن بازمی گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم .

چه تعبیر گویا و فشرده ای از گذشته و امروز و آینده انسان ها ، همه از خاک به وجود آمده ایم ، همه به خاک برمی گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می شویم .

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، بابُ الْمُؤْمِنِ وَ عَلاماتُهُ وَ صِفاتُهُ حدیث ۳۲ .

در حدیثی از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد ، امام فرمود : « معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز ازاین خاک بودم و هنگامی که سر برمی داری مفهومش این است مرا از این خاک بیرون فرستادی و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک بازمی گردانی و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد » .(۱)

بگو : خداوندا علم مرا افزون کن

۱۱۴ فَتَعالَی اللّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یُقْضی اِلَیْکَ وَحْیُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْما

پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است و نسبت

۱- « بحار الانوار » ، چاپ جدید جلد ۸۵، صفحه ۱۳۲ .

به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود و بگو : پروردگارا ! علم مرا افزون کن .

ممکن است ذکر کلمه « حَقّ » بعد از کلمه « مَلِک » به خاطر این باشد که مردم معمولاً ـ از کلمه « مَلِك » (سلطان) خاطره بدی دارند و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود ، لذا بلافاصله می فرماید : « خداوند ملك بر حق است » .

و از آن جا که گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملاً مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند ، در دنباله این آیه به او تذکر داده می شود .

در علم افزون طلب باش

از آن جا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجادکندکه ازکسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله « قُلْ رَبِّ زِدْنی عِلْما : بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن » جلو این پندار گرفته شده است ، یعنی شتابزدگی درست نیست ، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است .

ص: ۱۶۹

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه « فارغ التحصیل » یک کلمه بی معنی است،یک مسلمان راستین هرگزتحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجو است و طالب علم ، حتی اگر برترین استاد شود .

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : «اِذا اَتی عَلَیَّ یَوْمٌ لا اَزْدادُ فیهِ عِلْما یُقَرِّبُنی اِلَی اللّهِ فَلا بارَکَ اللّهُ لی فی طُلُوعِ شَمْسِه : آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود ، طلوع آفتاب آن روز را خداوند بر من مبارک نکرده » .

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « اَعْلَمُ النّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النّاسِ اِلی عِلْمِه وَ اَکْثَرُ النّاسِ قیمَهً اَکْثَرُهُمْ عِلْما وَ اَقَلُّ النّاسِ قیمَهً اَقَلُّهُمْ عِلْما : داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید ، گرانبهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد » و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام .

ص: ۱۷۰

سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است

۱۲۴ وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْری فَاِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْکا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ اَعْمی

و هرکس از یادمن روی گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم .

« ضَنْک » به معنی سختی و تنگی است ، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود و تثنیه و جمع و مؤنث ندارد .

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود و دست به هر کاری می زند با درهای بسته رو به رو می گردد و گاهی به عکس به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند ، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست ، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از « مَعیشَةً ضَنْک » که در آیات بالا آمد نیز همین است .

ص: ۱۷۱

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید : عامل اصلیش اعراض از یاد حق است . یاد خدا مایه آرامش جان و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است .

در روایات اسلامی می خوانیم که از امام صادق پرسیدند منظورازآیه « مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَاِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنْكا »چیست؟ فرمود : « اعراض از ولایت امیر مؤمنان علی است » (1) آری آن کس که الگوی خود را از زندگی علی بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزش تر بود ، آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد ، او هر کس باشد ، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت ، اما آن ها که این الگو را فراموش کنند در هر شرایط گرفتار معیشت ضنک هستند .

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۰۵ .

سوره طه

پایان سوره طه

جزء شانزدهم

ص: ۱۷۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹